

پروندهٔ محرمانهٔ بیماریهای مظفرالدین شاه

دکتر عطا آیتی^۱

صد سال از جنبش مشروطه سپری می‌شود. جنبشی که ایرانیان به عنوان نخستین حرکت آزادی‌طلبانه تاریخ معاصر خود بدان افتخار می‌کنند و تمامی جناحهای سیاسی برآنند تا این حرکت را همسان و همپایه دیگر جنبشهای انقلابی قرن گذشته جهان تلقی نمایند؛ یعنی بحث جنبش مشروطه یک و شاید هم تنها موضوع تاریخ سیاسی کشورمان است که بیشترین توجه پژوهشگران را به خود معطوف داشته است. اما با وجود انبوه، مطالب در این راستا، چه در داخل و چه در خارج کشور اندک تأملی بر بیماریهای مظفرالدین شاه، این امضاکننده قانون اساسی مشروطه یافت نمی‌شود.^۲ سؤالی در اذهان این سیل عظیم پژوهشگران به وجود نیامده که این پادشاه با وجود مبتلا بودن به بیماریهای مختلف و حمله‌های قلبی و مغزی متعددی آیا از عقل و هوش سالمی برخوردار بوده است و آیا به لحاظ قانونی امضاء وی اعتبار دارد؟ البته روشن است که اکثر قریب به اتفاق پادشاهان قاجاریه هرکدام به بیماریهای مبتلا بوده‌اند و تردیدی در این نیست که مظفرالدین شاه نسبت به پدر خویش ناصرالدین شاه و فرزندش محمدعلی شاه به لحاظ استبدادگری قابل مقایسه نمی‌باشد. خرافاتی بودن بیحد وی و

۱. مسئول و مدیر تحریریه شرق و اروپا به زبان فرانسوی در پاریس. این مطلب از شماره سوم مجله مطالعات ایرانی چاپ خارج از کشور گرفته شده است.

۲. مخبر السلطنه در خاطرات خود می‌نویسد: مرض کلیه شاه شدت کرد. چهل شب من در مجاور گلستان بودم و جهنم‌گذشت دکتر رامش آلمانی اظهار داشت که شاه هفته‌ای بیشتر دوام نخواهد کرد. قانون اساسی حاضر نبود. دکتر را حاضر کردم که شاه را به هر ترتیب نگاه بدار. قانون حاضر شد. وثوق‌الدوله نزد صنیع‌الدوله آورد، فرمودند من نگاه کنم. یک ماده را تغییر دادم و نوشتم وزراء حق ندارند برای عذر خود دستخط صادر کنند ولو اینکه سعی شده بود در قانون چیز زنده‌ای نباشد باز برای هر شاهی سلب اختیارات از خود تلخ است. گرفتن امضاء را به وزیر همایون واگذار کردیم که به مزاح قانون را به عرض برساند. دغدغه از اطراف بسیار می‌شد قانون به امضاء رسید. شاه شب ۱۴ ذیقعدة جهان فانی را وداع گفت. مهدیقلی هدایت. خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من. تهران، زوار، ۱۳۴۴. صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

مسافرتهايش به فرنگ در انعطاف‌پذیری در مورد خواسته‌های مردم و تن دادن به مشروطه بی‌اثر نبوده است. علاوه براین، بیماریهای پادشاهان و حتی بیماری شخصیت‌های بلند پایه کشورمان تاکنون موضوع پژوهشی را به خود اختصاص نداده است، و این کمبود به نظر می‌آید، یکی از ضعفهای تحقیقات تاریخ معاصر کشورمان و به ویژه جنبش مشروطه به حساب می‌آید. ارائه اسناد مربوط به بیماریهای مظفرالدین شاه در حقیقت برای نخستین بار از سویی پرده از پرونده محرمانه امراض این پادشاه سلسله قاجاریه برمی‌دارد تا شاید آغاز کننده فصل نوینی در مطالعه تاریخ کشورمان گردد؛ و از سوی دیگر، به فاش ساختن توطئه‌ها و دسیسه‌های خارجی‌ان در رسوخ به درون سلسله مراتب بالای ایران، یعنی دربار قاجاریه، برای حفظ منافع و مطامع کشورشان اشاره دارد. بیشتر این اسناد در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس نگهداری می‌شود.^۳ بخش دیگر آن که مربوط به زندگی، فعالیتها، مشکلات و استخدام دکتر شنایدر (Schnrider) پزشک فرانسوی مظفرالدین شاه است، در پرونده شخصی این طبیب در بایگانی وزارت جنگ فرانسه در پاریس مضبوط می‌باشد.^۴

در اینجا قبل از پرداختن به شرح حال این حکیمباشی دربار مظفری، به اختصار اشاره‌ای به گذشته سایر حکیمباشیهای فرانسوی دربار قاجاریه خواهیم داشت. طبق اسناد وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس، به احتمال قوی نخستین پزشک فرانسوی در خدمت دربار ایران^۵ شخصی به نام دکتر لابات (Labat) است که بعد از مسافرتی به روسیه در سال ۱۸۴۲ به ایران آمد و به مدت دو سال حکیمباشی محمداشاه بود. بعد از پایان قرارداد دکتر لابات و ترک خاک ایران رئیس‌الوزرای وقت کشور ایران، با تجلیل از خدمات این پزشک فرانسوی، در نامه‌ای از دولت فرانسه می‌خواهد تا پزشک فرانسوی دیگری، جانشین وی گردد. او در نامه خود بر این امر تأکید دارد که این پزشک باید آشنایی خوبی به بیماری نقرس و بیماریهای عضلانی داشته باشد.^۶ بدینسان دکتر

3. Correspondance Commerciale et Politique 1897-1917/ Perse No 50et74.

4. Dossier personnel; Dr. Schneider-Y11.

۵. به این نکته اشاره می‌شود که هنگام ماموریت گاردان در ایران پزشکی بنام «سالواتوری» (Salvatori) این هیئت نظامی را همراهی می‌کرد که پزشک این هیئت بود.

6. Correspondance Commerciale et Politique 1805-1860/ Perse No 26.

علت تأکید رئیس‌الوزرای ایران به شناخت بیماری نقرس این بود که محمداشاه به چنین بیماری‌ای مبتلا بوده است.



آخرین سفر مظفرالدین شاه به اروپا، آثار بیماری هویداست [۲۵۰۶-ع۱]

کلوکه (Cloquet) با حقوق سالیانه سه هزار و ۵۰۰ تومان و هزینه سفر به خدمت دربار محمدشاه در آمد.^۷ گفته می‌شود که میرزا محمدعلی خان شیرازی در طی مسافرتش در اواخر سلطنت محمدشاه به فرانسه، دکتر کلوکه را به استخدام دولت ایران درآورد.^۸ آنچه مسلم است اینکه این پزشک فرانسوی، علاوه بر مقام حکیمباشی، مجالس درس جراحی نیز برای تعدادی از جوانان با استعداد ایرانی داشته است.^۹ وی با دختر لسیمان‌خان گرجی، یعنی خواهر نریمان‌خان (قوام‌السلطنه بعد) و جهانگیرخان (وزیر صنایع و قورخانه اواخر ناصری)، ازدواج کرد و سرانجام در سال ۱۲۶۸ در اثر اشتباهی از طرف نوکرش در تهران فوت نمود. خاطر نشان می‌شود که دکتر کلوکه مقالاتی در مورد وبا در ایران به چاپ رساند و چند مقاله‌ای هم برای آکادمی پزشکی پاریس ارسال کرد. سیاح فرانسوی آمردو هل (Hommaire de Hell) که در زمان سلطنت محمدشاه به ایران سفر کرد در سفرنامه خود به ایران سخن از طبیب دیگر فرانسوی در دربار محمدشاه قاجار به نام دکتر دوکلو (Duclos) به میان می‌آورد. طبق نوشته فریدون آدمیت، این پزشک فرانسوی همزمان با دکتر کلوکه به خدمت دربار ایران درآمد که از سوی امیرکبیر از کار برکنار و به کشورش فرستاده شد.

در سال ۱۸۵۷، هنگامی که فرخ‌خان غفاری فرستاده مخصوص ناصرالدین شاه برای مأموریتی در پاریس به سر می‌برد، شاه از فرستاده خود می‌خواهد، علاوه بر اینکه از یک هیئت نظامی فرانسوی به ایران جهت تعلیم قشون این کشور و تدریس در مدرسه دارالفنون دعوت نماید، به انعقاد قراردادی با یک پزشک فرانسوی نیز مبادرت ورزد.^{۱۰} در اوایل همان سال فرخ‌خان با انعقاد قرارداد پنج ساله‌ای با دکتر تولوزان (Tholozan) به توافق رسید. دکتر تولوزان به ایران آمد و به عنوان حکیم‌باشی ناصرالدین شاه منصوب شد و در تمام مسافرت‌های این پادشاه به فرنگ در رکاب او بود. وی با تدریس در دارالفنون تعدادی از جوانان ایرانی را تعلیم داد و چند کتاب در مورد بیماری وبا، قرنطینه

۷. حسین محبوبی اردکانی می‌نویسد: «حاجی‌بابا از محصلین اعزامی دوره اول زمان عباس میرزا از لندن برگشت، چوب طب تحصیل کرده بود جزو اطبا دستگاه عباس میرزا شد و رفته‌رفته آنقدر ترقی کرد که در زمان محمدشاه طبیب مخصوص شاه گردید حاجی بابا تا شعبان ۱۲۵۸ در حیات بود و چون درگذشت محمدشاه دکتر کلوکه فرانسوی را به عنوان پزشک مخصوص استخدام کرد» مجله یغما، شماره ۲۱، سال ۱۳۴۷، ص ۳۶۵. ۸ همان.

۹. نک: وقایع اتفاقیه، پنجشنبه هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸.

۱۰. ن.ک. عطا آیتی، مأموریت نظامیان فرانسوی در دارالفنون. فصلنامه ره‌آورد، (چاپ آمریکا)، شماره ۴۹، سال

و طب نیز به طبع رساند. با وجود تمام خدماتش در ایران رشوه‌گیرها و زدبند‌های او با انگلیسیها در به غارت بردن بخشهایی از میراث کهن ایران از چشم هیچ محقق‌پوشیده نیست. دکتر تولوزان به مدت ۴۰ سال در ایران بود و عاقبت هم در ایران جان سپرد.

در آخرین مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگ، چون دکتر تولوزان پا به سن کهولت گذاشته بود، از دولت فرانسه تقاضا کرد پزشک دیگری به جای تولوزان بفرستد و دکتر فوریه (Feuquier) به ناصرالدین شاه پیشنهاد شد که قرارداد یکساله‌ای با حقوق سالیانه ۱۸/۰۰۰ تومان با وی در سال ۱۸۸۹ به امضا رسید و این قرارداد مجدداً به مدت دو سال در ایران تمدید شد.^{۱۱} دکتر فوریه پزشک ماهر و عکاس برجسته‌ای بود که خاطراتش نیز از نکات حائز اهمیتی در مورد دوران ناصری برخوردار است. بعد از دکتر فوریه، به رغم مخالفت‌های دکتر تولوزان جهت استخدام یک پزشک دیگر فرانسوی برای دربار ایران، نمایندگی فرانسه در تهران موفق شد دکتر اشنایدر را به خدمت دربار ایران درآورد.

در پایان، اضافه کنیم که چندتن دیگر از پزشکان فرانسوی در همین فاصله زمانی در ایران مشغول به کار بوده‌اند که از جمله آنها می‌توان از دکتر سورل (Sorel) پزشک درجه دوم ارتش فرانسه و پزشک خصوصی شاهزاده ظل‌السلطان حاکم اصفهان، دکتر بونگران (Bongrand) پزشک نظامی ارتش فرانسه و پزشک خصوصی شاهزاده نایب‌السلطنه، دکتر بوسیر (Bussiere) پزشک نظامی که در سال ۱۹۰۲ به عنوان حکیمباشی گمرکات خلیج فارس منصوب شد و درمانگاهی نیز در بوشهر تأسیس نمود، دکتر روش (Roche) پزشک خصوصی شاهزاده شعاع‌السلطنه والی فارس از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، دکتر هیبینه (Hybnet) دندانپزشک مظفرالدین شاه دکتر کلازوسکی (Clazouski) چشم پزشک ظل‌السلطان و دکتر راتول (Ratold) در تبریز و سپس معلم طب در دارالفنون نام برد.^{۱۲}

دکتر اشنایدر کیست؟

ژان اتین ژوستین اشنایدر،^{۱۳} در ۲۶ ماه ژوئن سال ۱۸۵۴ در شهر متز^{۱۴} از توابع بخش آلزاس لوران متولد شد. دوره تحصیلات ابتدایی تا اخذ دیپلم را در زادگاهش به

۱۱. ن.ک. عطا آیتی: دکتر فوریه و عکسهای منتشر نشده‌ای از او، کارنامه (چاپ پاریس) شماره ۴ سال ۱۳۷۷، صص ۷۳-۸۲.

۱۲. برای سایر پزشکان خارجی در آن دوران در ایران. ن.ک: حسین محبوبی‌اردکانی. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ایران. تهران، انتشارات انجمن دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۵۴. ج ۱.

13. Jean Etienne justin Schneider

14. Metz

پایان رساند و برای ادامه تحصیلات عالی خود در رشته پزشکی به پاریس آمد و پس از به پایان رساندن دوره دکتری طب از دانشکده پزشکی پاریس در سال ۱۸۷۳ در بخش بهداری (بخش ۷) وزارت جنگ فرانسه در پاریس مشغول به کار شد. برای کسب تخصص در طب به مدت دو سال، از ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۹، کارآموز بیمارستان معروف نظامی وال دوگراس^{۱۵} پاریس بود. اواخر سال ۱۸۷۹ به عنوان پزشک در فوج پیاده نظام پاریس در مأموریتی سه ساله عازم تونس شد. در این فاصله، یعنی در نهم دسامبر ۱۸۸۰، با ماری ژونو^{۱۶} پیوند زناشویی بست. در بازگشت خود به فرانسه در اوایل سال ۱۸۸۳ در بخش بهداری وزارت جنگ در پاریس در سمت پزشک درجه دوم به طبابت ادامه داد در این هنگام دوره مأموریت دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه رو به اتمام بود که نایب السلطنه و وزیرقشون ایران در جست و جوی جایگزین کردن دکتر فوریه به سفارت فرانسه در تهران مراجعه کرده متقاضی پزشک دیگری از فرانسه می‌شوند.^{۱۷} در پی تبادل گزارشهای متعددی بین سفارت فرانسه در تهران و وزارت امور خارجه این کشور، وزیر امور خارجه فرانسه از همتای خود در وزارت جنگ تقاضای اعزام پزشکی برای دربار ایران می‌کند تا بدینگونه برخی از منافع فرانسه در ایران حفظ شود. بدینسان، بخش هفتم وزارت جنگ فرانسه دکتر اشنایدر را به وزارت امور خارجه معرفی کرد. و این وزارتخانه هم به نوبه خود سفیر کشورش را در تهران از چنین پیشنهادی آگاه ساخت. سرانجام در دیداری که سفیر فرانسه با ناصرالدین شاه دارد، شرایط استخدام دکتر اشنایدر برای جانشینی دکتر فوریه به پادشاه ایران اعلام می‌گردد.

بنابراین، در ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۳ قراردادی در شش ماده بین نظرآقا فرستاده ویژه و وزیرمختار ایران در فرانسه به نیابت شاهزاده نایب السلطنه (وزیر قشون ایران) با دکتر ژان اتین ژوستین اشنایدر رتبه اول بخش بهداری ارتش فرانسه به مدت دو سال با حقوق سالانه ۲۰۰۰۰ تومان و هزینه مسافرت ۴۰۰ تومان در پاریس به امضا رسید.

دکتر اشنایدر در اکتبر همان سال وارد ایران شد و قرارداد وی تا ژوئیه سال ۱۹۰۷ هر سال طبق ماده‌های ۵ و ۶ قرارداد مذکور تمدید شد و وی با داشتن مشاغل متفاوتی چون: پزشک مخصوص مظفرالدین شاه، رئیس بهداری قشون ایران، رئیس مدرسه

15. Val de Grace

16. Marie Junot

۱۷. ن.ک: ترجمه گزارش به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۸۹۳، بخش بهداری وزارت جنگ فرانسه.

آلیانس فرانسه و عضو شورای عالی معارف انجام وظیفه نمود.^{۱۸}

در اینجا به چکیده چند گزارش از سفارت فرانسه در تهران مربوط به دکتر شنایدر اشاره می‌شود تا بهتر به شناخت وی در ایران پی ببریم:

وزارت امور خارجه فرانسه در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۰۵ اعلام می‌دارد که دکتر شنایدر پزشک مخصوص مظفرالدین شاه، که او را در مسافرتش به اروپا تحت مراقبت قراردادده بود، در بازگشت به ایران در بادکوبه دچار بیماری سختی شده است. سفیر فرانسه در تهران در گزارشی به تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۰۶ به وزارت امور خارجه کشورش اطلاع می‌دهد که دکتر لیندلی (Lindely)^{۱۹} به جانشینی دکتر شنایدر به سمت دکتر دربار ایران منصوب شد و دولت ایران موضع مطلوبی نیست به وی گرفته است. با وجود این جایگزینی، پادشاه ایران همچنان روابط صمیمانه با دکتر شنایدر دارد ولی وی از دربار کنار گذاشته شده است و آن نفوذ و اعتبار گذشته خود را دیگر ندارد. بنابراین، دکتر شنایدر چاره‌ای جز انتظار نخواهد داشت تا فرصت مناسبی فراهم آید و توجه شاه را به خود دوباره جلب نماید و اعتبارش را به دست آورد، امری که برای وی به سبب شناخت عمیقی که از خلق و خوی ایرانیان دارد به سهولت میسر می‌گردد. با این حال، دکتر شنایدر ترجیح می‌دهد گوشه عزلت برگزیند و از برخورد با شاه دوری ورزد. به لحاظ منافع شخصی‌اش البته وی حق دارد که فرصت را مغتنم شمرده در مورد بازنشستگی‌اش به مشورت پردازد... وی همچنان ناخوش است. آنچه مسلم است همان حیله و نیرنگهایی را که دکتر شنایدر برای برکنار کردن دکتر ادکوک (Adcock) از دربار ایران به کار برده بود اینک دکتر لیندلی برضد دکتر شنایدر انجام می‌دهد و حتی امکان دارد این پزشک انگلیسی مشکلات مالی نیز برای شنایدر به وجود آورد. خاطر نشان می‌شود که دکتر شنایدر می‌گوید که وی خسته، فرسوده و مضطرب وضعیت خود می‌باشد و به خوبی تغییر موضوع سیاسی کنونی دربار ایران را نسبت به خود درک می‌نماید. به نکته دیگری اشاره می‌شود که دکتر شنایدر خواهان این است که در این سن و سال پیش خانواده‌اش به پاریس برگردد و به گرفتاریهایی که پسرش به وجود آورده رسیدگی کند، یعنی بازگشت به فرانسه را امری ضروری می‌داند که ازدواج دخترش

۱۸. ن.ک: به ترجمه نامه اتابک اعظم به سفیر فرانسه در تهران.

۱۹. در مورد دکتر لیندلی ن.ک: محسن روستایی. تاریخ طب و طبابت در ایران از عهد قاجار تا پایان عصر رضاشاه به روایت اسناد سازمان ملی ایران. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۲. ج ۱، صص ۱۴۹-۱۶۰.

مزید بر آن است.

در نامه‌ای از طرف وزیر امور خارجه فرانسه به سفیر کشورش در ایران به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۰۶، از اهداء لژیون افتخاری به دکتر اشنایدر به خاطر خدماتش در ایران به میان آمده است.

کاردار فرانسه در تهران در گزارش خود به تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۰۷ به وزارت امور خارجه متبوع کشورش خبر می‌دهد که «شاه ایران حکم قطع کردن مستمری بازنشستگی دکتر اشنایدر را ابلاغ نمود و دکتر کوپین (Coppin)^{۲۰} فرانسوی را به ریاست شورای صحه ایران منصوب کرد. وانگهی دکتر اشنایدر از لحاظ جسمی دیگر قادر به انجام هیچ کاری نیست و از اعتماد شاه هم برخوردار نمی‌باشد». در گزارشی به تاریخ ۲۹ مه ۱۹۰۷، سفیر فرانسه در ایران به وزیر امور خارجه کشورش اطلاع می‌دهد که: «شاه ایران مجدداً تصمیم گرفت که دکتر اشنایدر از مستمری بازنشستگی بالغ بر ۱۴۰۰۰ تومان برخوردار شود ولی وی خواهان دریافت مبلغی برابر ۱۸۰۰۰ تومان می‌باشد. سرانجام تلاشهای سفیر فرانسه به این نتیجه رسید که دکتر اشنایدر بتواند ۱۶۵۰۰ تومان بابت بازنشستگی به اضافه ۲۰۰۰۰ تومان به عنوان خسارت دریافت نماید.»

دکتر اشنایدر پس از ۱۴ سال خدمت در ایران به فرانسه بازگشت و در بهداری ارتش فرانسه در پاریس به عنوان پزشک بازرسی آغاز به کار کرد. او در ۲۱ دسامبر ۱۹۱۴ بازنشسته شد و سرانجام در ساعت ۵/۳۰ صبح روز ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷ در اثر سکته قلبی در بیمارستان نظامی وال دوگراس پاریس فوت کرد. دکتر اشنایدر از خود یک اثر به نام پزشکی ایران و پزشکان فرانسوی در ایران^{۲۱} و همچنین چند گزارش در مورد اوضاع ایران و یک مقاله در مورد اوضاع سیستان باقی گذاشته است.

* * *

۲۰. سفارت فرانسه در ایران موافقت دولت متبوع خود را با اعزام پزشکی به نام کوپین پزشک نظامی قشون فرانسه به تبریز و خدمت به ولیعهد جلب کرد. کوپین در سال ۱۹۰۱ وارد تبریز شد. وی با سقوط محمدعلی شاه مقام خود را از دست داد و پس از ۹ سال ایران را ترک کرد. نک: ابوالحسن غفاری. تاریخ روابط ایران و فرانسه: از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸. ص ۹۹.

21. J.E.J.Schneider. *La medecine Persane. Les medecins Francais en perse.* paris. wellhoff et Roche, 1911.

پاریس، وزارت جنگ: ۳۰ ژوئن ۱۸۹۳ وزارت جنگ
بخش صحه - دفتر بیمارستانها

موضوع: پیشنهاد منصوب کردن یک طبیب برای ملحق شدن به نمایندگی فرانسه در طهران
آقای وزیر امور خارجه به وسیله نامه‌ای به تاریخ ۱۰ ماه ژوئن جاری اطلاع داد که
نایب‌السلطنه، فرزند شاه، وزیر جنگ و والی طهران به منظور استخدام یک پزشک
فرانسوی برای دربار ایران به سفیر کشورمان در طهران رجوع کرده است.

دوال (Devalle) استنباط می‌نماید که بسیار مناسب خواهد بود برای اینکه جانشینی
دکتر تولوزان تضمین گردد بتوانیم، چنانچه امکان دارد، به خواسته‌های شاهزاده جواب
مثبت دهیم. چنین جانشینی که مسئله آن در این وهله به میان آمده است در صورتی به
راحتی میسر خواهد بود که کشورمان یک پزشک آشنا با مسائل ایران در داخل این کشور
داشته باشد و در ضمن مورد توجه شاه ایران نیز باشد. بدین‌گونه پزشک ولیعهد خواهد
توانست طبیعتاً مقام طبیب مخصوص شاه را به دست آورد.

وزیر امور خارجه جهت حفظ منافع کشورمان براین موضوع تأکید می‌ورزد که نباید
امکان داد که یک پزشک خارجی جایگزین دکتر تولوزان گردد. به همین دلیل تقاضا
دارند که یک طبیب نظامی در اختیار وزارت امور خارجه گذارده شود تا فوراً به
نمایندگی فرانسه در طهران بپیوندد؛ و با حقوق سالیانه ۲۰۰۰۰ تومان (تقریباً ۱۲۹۰۰
فرانک) برای مدت دو سال به خدمت نایب‌السلطنه درآید.

چون سفیرمان در ایران خاطر نشان کرده است که این مبلغ برای دستمزد یک پزشک
کافی نیست، وزیر امور خارجه تقاضا دارد که حقوق این پزشک مانند مستمری دکتر
فوریه تعیین شود.

بنابراین، بخش صحه وزارت جنگ مفتخرأً به وزیر امور خارجه پیشنهاد می‌کند که
دکتر اشنایدر، پزشک رتبه اول وابسته به این بخش که از تمام شرایط علمی، کاری و
ذهنی برخوردار است می‌تواند به عنوان پزشک وابسته به نمایندگی فرانسه در ایران
منصوب شود و به خدمت نایب‌السلطنه فرزند شاه درآید.

امضاء: مدیر دفتر بیمارستانها پزشک بازرس بخش صحه وزارت جنگ
اول ژانویه ۱۸۹۳ مورد تأیید وزیر جنگ قرار گرفت. امضاء

تهران: ۱۸ فوریه ۱۸۹۵ - نمایندگی فرانسه در تهران

محرمانه

یادداشت در مورد وضع سلامت ولیعهد ایران

ولیعهد ایران به بیماری نقرس مزمن مبتلاست. وی تقریباً دو بار در سال یا به طور مدام یا هر چندگاه یک بار اساساً از درد مفاصلهای خود به حالت بسیار وخیمی رنج می برد. به همین جهت روی میچ دست و همچنین میچ پاهایش نوعی ورم (Tophie)، ناشی از بیماری نقرس پایدار است. ولیعهد ایران مختصر فربه و چاق می باشد و از سن واقعی اش، که ۴۲ سال دارد، مسن تر به نظر می رسد. گفته می شود که چند سالی است که هم به لحاظ روحی و هم از نظر جسمانی ضعیف شده است.

علاوه بر بروز بیماریهای مفصلی بر شمرده شده در فوق، همچنین بیماری نقرس ولیعهد باعث تولید و بروز آشفته گیهای جسمانی بسیار وخیمی گردیده است:

قلب وی به طور غیرعادی بزرگ می باشد و به نظر می رسد که دریچه سمت راست قلبش گشادتر است. ضربان قلب ولیعهد کم صدا، دور به دور و بدون سروصدای غیرعادی قابل ملاحظه ای است. نبض وی کوچک، ولی سریع (۹۰ الی ۱۰۰)، بدون هیچ نظمی و تناوبی می باشد. کم هوشی پیدا کرده است و بسیار بی تفاوتی و خونسردی از خود نشان می دهد. کبد وی کمی بزرگ شده است. اختلالات تنفسی ندارد. اما علائم ناگوارتری در دستگاه ادرار ولیعهد دیده می شود:

ولیعهد ایران اغلب مواقع نوعی سنگینی و حتی دردی در ناحیه کلیه هایش حس می کند و از آن رنج می برد. افزون بر آن، در سال چندین مرتبه قولنج درد می گیرد که در پی آن سنگ کلیه پیدا می کند که بعضی از این سنگها به اندازه یک نخود هستند.

ولیعهد افزایش ادرار (Polyurie) داشته و به همین جهت برای رفع حاجت، بیماری رفتن به دستشویی (Pollakiur) پیدا می کند. اخیراً ادرار وی را مورد آزمایش قرار دادیم که نتایج زیر بدست آمد:

وزن مخصوص ادرار برابر با ۱۰۲۰ در مدت ۲۴ ساعت می باشد و در حال حاضر ۹۵۰ گرم است. مقدار قابل توجهی اسیدازوتیک (Azotique) و مقداری آلبومین (Albumine) در ادرار آشکار می باشد. به گفته پزشکش، ولیعهد مدام آلبومین در ادرار



مظفر الدین شاه و علی اصغر خان اتابک و عده‌ای از درباریان در شکارگاه [۲۴۸۱-ع]

دارد ولی دچار مرض قند نیست. در اثر وجود فسفات و اورات (Urate)، تیرگی در ادرار به وجود می‌آید که در پی اندکی گرم کردن از بین خواهند رفت.

آزمایش ادرار میکروبی: تعداد زیادی سنگ کلیه کوچک از جمله از نوع اسیداوریک مشاهده می‌شود. مقداری سنگ به حالت استوانه‌ای شفاف و تعداد زیادی سلولهای اپیته‌هال (epitheliales) نیز در ادرار وجود دارد.

نتیجه: در اثر نقرس موروثی وضعیت جسمانی ولیعهد بسیار ناخوش و اسفناک است. عضله‌های قلب وی از بین رفته و دانه‌های قرمز روی جدار یکی از کلیه‌ها پیدا شده است. همه این بیماریها زندگی‌اش را در آینده نزدیک به خطر خواهد انداخت. امکان دارد در اثر خون‌ریزی مغزی یا عارضه ادراری جان خود را از دست بدهد.

در هر صورت، مسلم است که به لحاظ جسمانی و از نظر هوش و حواس به طور قابل توجهی ضعیف شده است. احتمالاً در حدود ده سال دیگر کار ولیعهد تمام خواهد شد.

یک پزشک ایرانی و یک پزشک انگلیسی ولیعهد را تحت معالجه و درمان دارند و به نظر می‌رسد که آنان به جای اینکه کوشش کنند تا نقرس مزمن وی را درمان بخشند و به جای اینکه رژیم غذایی و عاداتهای غذایی او را تغییر دهند، برعکس نگران و درصدد کاهش دادن دردهای جسمانی و علاج بیماریهای بحرانی وخیم او هستند.

[۳]

تهران: ۱۸ مارس ۱۸۹۹

از سفیر فرانسه در ایران به آقای وزیر امور خارجه

با نامه‌ای که به تاریخ ۱۵ ژانویه گذشته مفتخرم ساختید و برایم ارسال نمودید، به خوبی دریافتم که در آن از این جانب تقاضا کرده بودید تا بررسی کنم تا چه حد امکان‌پذیر است که رضایت خواسته‌های مالی دکتر اشنایدر مربوط به پایین بودن موابجی که دولت ایران به وی می‌پردازد برآورده شود.

به محض رسیدنم به تهران، مسئله مالی دکتر اشنایدر مورد ملاحظه‌ام قرار گرفت و به نظرم مناسب آمد که برای رسیدن به یک نتیجه مفید بهتر می‌باشد که در انتظار گرفتن وامی نمایم زیرا مذاکرات آن به زمان طولانی نیاز دارد.

خوشحالم که می‌توانم به عرض عالیجناب برسانم که امروز برای جلب رضایت خواسته‌های مالی دکتر شنایدر در شرف تنظیم یک قرارداد هستم که هم حیثیت اخلاقی وی را در نظر می‌گیرد و هم در عین حال به وی اطمینان خاطر می‌دهد که از گرفتن یک حقوق مناسب برخوردار خواهد شد که امیدوارم موافقت عالیجناب را دریافت کنم.

در طی یک گفت‌وگوی صمیمانه‌ای که اخیراً با سردار اعظم داشتم با همدیگر به این توافق رسیدیم که دکتر شنایدر با حفظ سمت خود به عنوان پزشک مخصوص شاه همچنین به ریاست صحیّه قشون ایران منصوب خواهد شد. پیشنهادی در این راستا می‌بایستی به حکم هیئت وزیران ایران واگذار شود. بنابراین، فقط بررسی برخی از مسائل جزئی مثل مبلغ افزایش حقوق دکتر شنایدر که اصل آن مورد قبول قرار گرفته، برایم باقی خواهد ماند. به نظرم حقوق وی باید دو برابر شود به نحوی که به وی بین ۲۵ الی ۳۰ هزار فرانک حقوق بپردازند.

سرویس صحیّه قشون (به مفهومی که در اروپا دارد) تاکنون در قشون ایران وجود نداشته است. کارمند ایرانی مأمور مشاغل ریاست صحیّه قشون به فکر این می‌باشد که پول هنگفتی به جیب بزند و برای خود اختلاس کند، بدون اینکه نگران سلامت سربازان باشد از همین رو، منصوب شدن دکتر شنایدر به این ریاست می‌تواند از این‌گونه سوءاستفاده‌ها جلوگیری به عمل آورد و بخش پزشکی قشون ایران را سروسامانی بخشد. وانگهی وی قادر به تعلیم و پرورش دانشجو در این زمینه است و از این به بعد تنها فردی است که از اوضاع بهداشت و بیماریهای واگیر در ایران آگاهی کامل دارد و می‌تواند برای مقابله با این بیماریها در اروپا به ما یاری برساند.

خلاصه اینکه، دکتر شنایدر به من گفت که از یک توافقی که وی را از دربار ایران دور نگه نمی‌دارد ابراز خرسندی می‌کند خاصه اینکه مشاغل جدیدش به وی حق ورود آزادانه به دربار ایران را می‌دهد و می‌کوشد به تمام دسیسه‌های گوناگونی که زمانی او را مورد اتهام قرار داده بود، پایان بخشد.

در مورد به تأخیر افتادن حقوقش که دولت ایران به وی بدهکار است، کافی بود که من به طور جدی با سردار اعظم جهت پرداخت قسمت بیشتری از آن مشورت کنم که از این بابت هم چندان نگرانی ندارم.

تمام این موارد گوناگون به عالیجناب نشان می‌دهد که مسائل به سود پزشک

کشورمان در ایران پیش می‌رود و مدتی است که وی مورد استقبال دربار ایران قرار گرفته است که شما را در جریان آن قرار داده بودم.

[۴]

تهران - ۱۲ ژانویه ۱۹۰۳ - نمایندگی فرانسه در ایران

از دکتر اشناپدر، پزشک رتبه اول قشون فرانسه و پزشک مخصوص پادشاه ایران به رئیس دانشکده پزشکی پاریس

آقای رئیس، به اطلاع می‌رساند: تعدادی از جوانان ایرانی که برای ادامه تحصیلات عالی خود به فرانسه می‌آیند، متأسفانه باید اذعان کرد و در فراگیری علوم چندان درخشندگی نشان نمی‌دهند و سطح دانش آنها بسیار ابتدائی است. واقعیت این است که تعداد معدودی از آنان سالهای متعدد و کافی برای اخذ دیپلم دکترای پزشکی در پاریس می‌مانند، اما اغلب آنان چند ماهی یا یکی دو سال و یا بیشتر در این شهر به سر می‌برند. به نظر می‌رسد حتی بطور منظم ثبت نام دانشکده را انجام نمی‌دهند!

در بازگشت به ایران، آنان دریغی از تأیید این امر را ندارند که تمام امتحانات پزشکی لازم را با موفقیت تمام گذرانده‌اند و جالب اینجاست که آنان رسماً عنوان دکترای پزشکی دانشکده طب پاریس را به خود نسبت می‌دهند. افزون بر آن، عنوان دکتر را بر روی کارت ویزیت و کارت شناسایی و، مهم‌تر از همه، بر روی تابلوها به طور بسیار چشمگیر می‌نویسند. از این عنوان جهت فریب دادن نیکخواهی شاه و دولت ایران بهره می‌جویند تا سمتهای عالی در دربار و یا در ادارات دولتی و عمومی را قبضه نمایند.

از طرف دیگر، شناخت علمی آنها ضعیف و حداقل مطالعه علمی را دارند و اخلاق شغلی‌شان متوسط و اغلب کارآیی خوبی ندارند. این‌گونه سوء استفاده‌ها طبیعتاً به «عنوان» دکترای پزشکی فرانسه بسیار لطمه می‌زند و از قدر و ارزش آن در ایران می‌کاهد. بدینسان، شخصاً شاهد بودم و به گوش خود از همکارانم، به ویژه همکاران انگلیسی از جمله ادکوک، شنیدم که به دست آوردن دیپلم از فرانسه آسان می‌باشد و دانشکده‌های پزشکی فرانسه به راحتی دیپلم دکترا صادر می‌کنند! همین افراد بارها قدر و ارزش عنوان دکترای پزشکی فرانسه را به باد مسخره گرفتند، در صورتی که همان، به اصطلاح، پزشک انگلیسی (ادکوک) خود فاقد دیپلم دکترای پزشکی است. تنها و بهترین راه‌حل برای پایان دادن به این‌گونه سوء استفاده‌ها، به نظر من، این خواهد بود که ریز

نمرات امتحانات و قبض ثبت نام ایرانیان در دانشکده پزشکی پاریس را برای نمایندگی فرانسه در ایران و همچنین برای خود من که پزشک و عضو شورای عالی معارف ایران هستم، تهیه کنید.

چنانچه با این شیوه عمل با من موافق هستید، از شما نهایت سپاس را خواهم داشت که این اطلاعات را به توسط دبیرخانه دانشکده پزشکی تهیه کنید و آنها را از طریق وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس برایم به طهران ارسال بفرمائید.

در پایان، می خواهم که از وضعیت تحصیلی آقایان زیر شناختی داشته باشم:
- معین الاطباء، پزشک مخصوص ولیعهد (وی بین سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۵ در پاریس بوده است)؛

- میرزا شیخ محمد، پزشک دبیراعظم (سالهای اقامت وی در پاریس بین ۱۸۹۴ الی ۱۸۹۵)؛
- میرزا خلیل خان، طبیب وزیر امور خارجه (اقامت وی در پاریس بین سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۸)؛

- میرزا ابراهیم خان، پزشک محلی شاه (وی از سال ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۲ در پاریس بوده است)؛
- میرزا اسماعیل خان، چشم پزشک (وی در سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲ در پاریس به سر برده است)؛

- آیا «میرزا» یا «عیسی» میرزا، چشم پزشک از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱ در پاریس بوده است؟
خاطرنشان می کنم که تاریخ اقامت این افراد تقریبی است.

با کمال احترامات،
دکتر اشنایدر

[۵]

طهران - ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۴ نمایندگی فرانسه در ایران

بخش پزشکی

از دکتر اشنایدر، پزشک رتبه اول اعزامی به نزد شاه ایران و وابسته نمایندگی فرانسه در این کشور به آقای وزیر جنگ (رئیس ارکان حرب)
آقای وزیر،

مفتخر هستم که به اطلاع شما برسانم که در پی یک مسمومیت اتفاقی که در چند ماه قبل برای شاه به وجود آمد و جان وی را به خطر انداخت، از آن پس، اعلیحضرت

تصمیم گرفتند برای حفظ سلامتی خود فقط متوسل به تجویز درمانهای من شوند. هنگام بیماری ویای شدیدی که در سراسر ایران شیوع پیدا کرد و فقط در شهر طهران ۲۰۰۰۰ کشته به جای گذاشت، اعلیحضرت پادشاه ایران جهت قدردانی از خدمات من، عنوان حکیمباشی (یکی از عالیترین رتبه‌های دربار این کشور) را به من اهدا نمودند و مسئولیت کارمندان پزشکی و داروسازی را نیز به من محول کردند. چنین عنوانی از زمانی که به دکتر تولوزان اعطا شد دیگر نصیب هیچ شخص اروپایی تاکنون نشده است. اعلیحضرت همچنین مرا به ریاست شورای صحه ایران برگزیدند، مقامی که قبلاً وزارت معارف عهده‌دار آن بود.

از موفقیت تلاشهایم که مورد قدردانی قرار گرفت کاملاً ابراز خرسندی می‌نمایم که این امور به من امکان می‌دهد مأموریتی را که دولت فرانسه با اعزام من در سال ۱۸۹۳ محول نمود، به خوبی و به حد مطلوب انجام دهم.

بسان گذشته هرچه از توان و امکاناتم جهت حفظ و نفوذ منافع فرانسه در ایران برآید، انجام خواهم داد، به ویژه از این شرایط استثنایی‌ای که برایم حاصل شده است. اشنایدر

[۶]

پاریس - ۲۳ فوریه ۱۹۰۵ - وزارت امور خارجه، بخش امور سیاسی شماره: ۸۸
از وزیر امور خارجه به آقای وزیر جنگ

موضوع: دکتر اشنایدر، پزشک مخصوص شاه ایران

کاردار کشورمان در ایران مرا از ارسال نامه صدراعظم این کشور به وی جهت منصوب شدن دکتر اشنایدر به عنوان پزشک مخصوص شاه و همچنین برگزیده شدن وی به ریاست شورای صحه ایران مطلع ساخت.

مفتخر هستم جهت اطلاع شما و جواب دادن به نامه عین‌الدوله، به پیوست، ترجمه آن نامه را که دولت ایران از خدمات پزشک نظامی کشورمان تجلیل به عمل آورده است، خدمتتان ارسال کنم.

از طرف وزیر امور خارجه،

کفیل دولت: اسکو

[۷]

ترجمه رونوشت نامه عین الدوله
از عین الدوله به آقای لوکنث دوآپشیه لوموژن کاردار فرانسه در طهران

طهران: ۱۰ رمضان ۱۳۲۲

مفتخر هستم که جهت اطلاع به شما بنویسم، چون دکتر شنایدر، پزشک رتبه اول قشون فرانسه می‌باشد و از زمانی که در خدمت دولت ایران است، تاکنون از خود حسن نیت و از جان گذشتگی جهت انجام وظایفش نشان داده است و برای مشاغل خویش حد اکثر حسن نیت و همت به کار برده است و به خاطر اینکه همیشه مدد خود را در حفظ سلامت اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار داده است و اینکه پادشاه ایران از خدمات وی ابراز خرسندی می‌نماید. به ویژه در هنگامی که بیماری وبا دامنگیر طهران بود و دکتر شنایدر شبانه‌روزی برای درمان اعلیحضرت و مراقبت از خانواده پادشاه تلاش فراوان ورزید، بنابراین، به منظور تجلیل و قدردانی از چنین خدماتی، اعلیحضرت وی را به عنوان پزشک مخصوص و ریاست صحه ایران برگزید. وانگهی، مفتخراً به آگاهی شما می‌رسانم که شخصاً تا چه حد و اندازه از دکتر شنایدر ابراز خرسندی می‌کنم و به شما می‌گویم که در مدت شیوع بیماری وبا، وی هرگز نه شخصیت‌های عالیرتبه و نه سربازان قشون ایران را تنها نگذاشت بلکه به سبب حسن نیت بشردوستانه‌اش از علاج کردن فقرا و فلاکت‌زده‌ها دریغی ننمود.

تقاضامندم مطالب فوق و ابراز خرسندی اعلیحضرت نسبت به این پزشک را به اطلاع وزیر امور خارجه و همچنین وزیر جنگ دولت متبوع خودتان برسانید.
امیدوارم که خدمات دکتر شنایدر همچنین مورد خرسندی و رضایت دولت متبوع‌تان قرار گیرد.

[۸]

پاریس ۱۹ آوریل ۱۹۰۶ - وزارت امور خارجه

ارسال: ۲۰ آوریل

شماره: ۱۰

تلگراف

از وزیر امور خارجه به کاردار فرانسه در طهران

از طریق سفیر روسیه در پاریس مطلع شدم که سخن از این می‌باشد که یک پزشک

انگلیسی جایگزین دکتر اشنایدر در سمت ریاست شورای صحه ایران خواهد شد. چنین اقدامی بسیار تأسف‌آور خواهد بود. حدس می‌زنم که شما فعالانه تلاش می‌نمایید تا از اجرای آن جلوگیری به عمل آورید.

در مورد شکایت گالی (Galley)، که در گزارشهای ۱۲ الی ۱۴ بدان اشاره شده بود، عرض می‌نمایم که سفیرمان در آینده به محل کار خود در طهران باز می‌گردد و بدان رسیدگی خواهد کرد. با وجود این، خواهشمند است جهت بررسی شکایت لوکوفر (Lecoffer) از نمایندگی انگلستان توضیحات بیشتری در مورد اساس شکایت، که لوکوفر را یک شهروند انگلیسی می‌داند، به دست آورید. مسئله ملیت او اهمیت دارد. وانگهی نیاز به دانستن زمان و محل تولد لوکوفر و پدر وی و همچنین زمان گرفتن ملیت وی را داریم.

خواهشمند است هرچه زودتر از طریق تلگراف این اطلاعات را ارسال بفرمایید. همچنین در چنین شرایط حساسی از هرگونه حادثه‌ای، که باعث زیان نفوذ و اعتبار منافع ما در ایران می‌گردد، حذر کنید.

[۹]

طهران: ۲۳ آوریل ۱۹۰۶، ساعت ۸

شماره: ۱۳

تلگراف

عطف به تلگراف شماره ۱۰، به اطلاع می‌رساند که هیچ اطلاعی در مورد برنامه‌ای که در تلگراف خود به آن اشاره کرده بودید، ندارم. حدس می‌زنم چنانچه دکتر اشنایدر به سفارت مراجعه می‌کرد، علل چنین شایعه‌ای احتمالاً ناشی از وضع سلامت وی می‌باشد که از چند ماه قبل قادر به انجام هیچ کاری نیست. او اختلافی با چندتن از اعضای شورای صحه ایران دارد و آنها را تهدید به کناره‌گیری از سمت خود از ریاست شورای صحه می‌کند. اما واقعیت دارد که دکتر اشنایدر از اعتبار و مزیت شایانی نزد شاه ایران برخوردار است، به همین جهت اطرافیان شاه با وی خصومت دارند. فکر می‌کنم که این پزشک بیشتر باید مشکلات شخصی خود را برطرف نماید تا با خلق و خوی خویش تحریکاتی در دربار ایران به وجود آورد. بیم از این خواهم داشت که دخالت

سفارت برای جانشین کردن دکتر اشنایدر در دربار ایران برخلاف نظر وی خواهد بود. با این حال، سعی خواهیم کرد که سفارت به اهداف خود برسد. اما چنانچه عالیجناب پادرمیانی نمایید و شخصاً با سفیر ایران در پاریس مستقیماً وارد مذاکره شوید خطر کمتری دارد.

خاطر نشان می‌شود که در تلگراف شماره ۲۵ به اطلاع جناب عالی رساندم که شکایت گالی و لوکوفر دوستانه حل و فصل شد.

[۱۰]

طهران - ۴ مه ۱۹۰۶

شماره ۲۴

تلگراف

با کمال اطمینان به اطلاع می‌رساند که روز شنبه بیماری شاه عود کرده و دوباره حالش نامساعد گشت. اما در این راستا، دربار ایران سکوت مطلق اختیار نموده است. از سوی دیگر، موضوع روحانیون و سروصدای آنان مجدداً موجب نگرانی شدید دولت گردید. (کاردار فرانسه در طهران)

[۱۱]

طهران - ۶ مه ۱۹۰۶ - وزیر امور خارجه

شماره: ۱۷

تلگراف

شاه ایران اخیراً دچار یک نوع سکتته شده است و امروز حال وی بهتر به نظر می‌آید؛ ولی هنوز نگرانی شدیدی وجود دارد. برای درمان شاه ایران با دکتر اشنایدر تماس گرفته‌اند، ولی وی به علت بیماری نتوانست به بالین شاه برود. به عقیده من حرکت دکتر اشنایدر تأسف‌آور است و ممکن است نتایج نامطلوبی برای ما به بار آورد. چنانچه آن مقام محترم موافق باشند، می‌توانم سعی کنم دکتر ژرژ را به عنوان دستیار به دربار معرفی نمایم. از طرف دیگر مرگ مظفرالدین شاه می‌تواند گرفتاریها و مشکلات بزرگی به وجود آورد. شاهزاده شعاع‌السلطنه، که از حمایت اتابک اعظم برخوردار است؛ بر ضد

ولیعهد، که وی مورد حمایت نایب‌السلطنه است، توطئه می‌نماید. چنین شایع است که طرفداران وی دیروز در صدد بودند اتابک اعظم را به قتل برسانند؛ ولی سعی می‌شود که این حوادث را کم اهمیت جلوه بدهند. معذالک کاملاً واضح است که اوضاع تا حدودی متشنج می‌باشند و دستگاه حکومت شدیداً دچار ترس و واهمه گردیده است.

[۱۲]

طهران - ۸ مه ۱۹۰۶

شماره: ۲۵

تلگراف

به نظر می‌رسد که حال شاه کمی رو به بهبود است. به همین دلیل وی توانست سفیر جدید روسیه را به حضور بپذیرد. گفته می‌شود که او گردش کوتاهی با کالسکه انجام داده است؛ اما سکوت افراد دربار ایران در مورد بیماری شاه نشان می‌دهد که حال وی همچنان وخیم و نگران‌کننده می‌باشد.

کسالت دکتر اشنايدر هنوز به وی امکان هیچ خدمتی را نمی‌دهد و به نظر می‌رسد چندان تمایل به پذیرفتن دخالت سفارت برای جانشین کردن موقتی دکتر ژرژ به جای خود نخواهد بود. دپشیه (کاردار فرانسه در طهران)

[۱۳]

طهران - ۱۲ مه ۱۹۰۶

شماره: ۴۳

تلگراف

شاه ایران که از چند روز پیش کسالت مختصر داشت ناگهان بیماریش شدت یافت و در روز ۱۱ ماه مه دچار سکته‌ای شد که نیمی از سمت چپ بدن و چهره وی را فلج کرد. در ایران رسم بر این می‌باشد که کوچک‌ترین مطلب به اطلاع پادشاه برسد. در هنگام بیماری وی کلاً تمام کارها و حتی پاسخ دادن به نامه‌ها را کد مانده است. مشیرالدوله ناچار شد به هیئتهای سیاسی مقیم دربار ایران اطلاع دهد که حال شاه چندان رضایت بخش نیست، و هیئت وزیران در حال اتخاذ تدابیری هستند که کارها ادامه پیدا کند.

دپشیه

طهران - ۱۵ مه ۱۹۰۶ نمایندگی جمهوری فرانسه در ایران

شماره ۶۲۲

از: دکتر اشنایدر پزشک اصلی رتبه اول قشون فرانسه مأمور به دربار شاهنشاهی ایران و وابسته به نمایندگی فرانسه در این کشور

به: آقای وزیر امور خارجه

با کمال تأسف بازهم مجبور هستم باردیگر مشکلات خود را برای شما بازگو کنم، و واقعاً از این بابت از شما پوزش می‌طلبم؛ ولی، خوب، چنانچه با شما این مسائل را مطرح نکنم با چه کسی می‌توانم مطرح کنم؟ واقعیت امر این است که تمام این مسائل و مشکلات زیر سر کنت دپشیه (کاردار فرانسه در طهران) می‌باشد. از همان اول بروز این مشکلات فهمیدم که این شخص به خاطر دشمنی و خصومت زیاد با من عقل خود را از دست داده و دور از واقعیت انجام‌وظیفه می‌کند و قصد دارد موفقیت مرا در دربار ایران از بین ببرد و، سرانجام، مرا از چشم شاه ایران بیندازد. برای نیل به اهداف خود حتی وارد بازی با همتای انگلیسی من دکتر لیندلی شد. برای اینکه بتوانم دقیقاً شما را در جریان دسیسه‌های جدید این شخص قرار بدهم، ضرورت دارد به گذشته بازگردم تا مسائل را به طور واضح به عرض شما برسانم.

همانطور که در نامه مورخ دوم آوریل گذشته به اطلاع آن مقام محترم رساندم، در این زمان لازم شد که مورد عمل جراحی قرار بگیرم. این عمل جراحی نتیجه حادثه‌ای بود که در بادکوبه در طی مراجعت مظفرالدین شاه از سفر فرنگ برای من پیش آمد.

پس از حرکت ما از شهر سن‌پترزبورگ، به علت طولانی بودن سفر احساس خستگی شدیدی می‌کردم به ویژه اینکه در طی این سفر من مدام در خدمت شاه ایران بودم. به همین دلیل از وزیر اعظم تقاضای مرخصی نمودم تا به پاریس مراجعت کنم و پس از استراحتی در آنجا با خانواده‌ام راه ایران را درپیش بگیرم و پس از عبور از دریای خزر و عبور از خاک ایران بدون توقف و تلف کردن وقت به محل مأموریت خود در طهران بازگردم. به وزیراعظم در ضمن اطمینان دادم که چون کاروان مسافرتی شاه به کندی حرکت می‌کند، من مطمئن هستم که همزمان با ورود شاه به طهران، من نیز از پاریس به

طهران خواهیم رسید؛ زیرا، به طور معمول، شاه برای پیمودن نوار ساحلی دریای خزر تا طهران، که حدود ۱۷ منزل از رشت تا پایتخت می‌باشد، یک ماه و نیم وقت می‌گذارد. وزیر اعظم در جواب این پیشنهاد من، اظهار داشت که شاه علاقه دارد که شما از کنار وی دور نشوید و در طی مسافرتش در رکاب وی باشید.

متأسفانه یک حادثه کم اهمیت (Ischio-sectale) مرا مجبور نمود که در باکو (بادکوبه) توقف نمایم. در این زمان در بادکوبه وضعیت آشفته انقلابی حکمفرما بود. به همین جهت معالجات و عمل جراحی به صورت خوب و مناسب انجام نگرفت. به طوری که پس از شروع فعالیت‌هایم در دربار، یعنی در خدمت شاه و در شورای بهداشت، بیماریها مجدداً بروز کردند و این بار از دفعه قبل شدیدتر بود. در معاینات پزشکی، که به وسیله پنج دکتر جراح از من به عمل آمد، آنان اعلام کردند که باید تحت عمل جراحی مهم دیگر با بیهوشی کامل قرار گیرم. در یک چنین اوضاع و احوالی بود که با شما تماس گرفتم و از شاه درخواست یک مرخصی یکماهه نمودم. عمل جراحی به خوبی انجام گرفت و حالا، وضع سلامت من خوب می‌باشد. محل جراحی به سرعت در حال بهبود است و وضعیت عمومی من نیز رضایتبخش به نظر می‌رسد.

در حالی که این روزهای آخر در فکر بازگشت به فعالیت‌های خود بودم و احساس شادی می‌کردم، دکتر ژرژ به من اطلاع داد که کنت دپشیه (کاردار کشورمان) به دیدار وی رفته و از او خواسته است مدت زمان دقیق کسالت و غیبت مرا اعلام نماید و در ضمن تقاضا نموده که به حضور شاه ایران شرفیاب شود و او را مداوا کند؛ یعنی به دلیل کسالت من، دکتر ژرژ جانشین من به عنوان پزشک مخصوص شاه گردد.

کاردار کشورمان در طهران به وی اظهار می‌دارد که از پاریس به وی دستور رسیده که برای حفظ موقعیت پزشکان فرانسوی در دربار ایران کوشش‌های لازم را انجام بدهد؛ و از آنجایی که شاه ایران از بیمار شدن من ابراز نارضایتی می‌کند چونکه من در اثر بیماریم قادر به ادامه معالجه وی نیستم، به همین دلیل کنت دپشیه وظیفه خود دانسته که برای حفظ منافع دولت فرانسه یک پزشک دیگر را به جای من برای شاه منصوب کند.

وی در ادامه سخنانش اظهار داشت که گرانت دف کاردار انگلستان در طهران به وی قول داده است که پشتیبان‌های لازم را جهت برگزیدن یک پزشک فرانسوی برای دربار ایران انجام خواهد داد؛ زیرا کاردار انگلستان از آن بیم و هراس دارد که دولتهای روس و آلمان از این فرصت سود جویند و یکی از پزشکان خود را به عنوان پزشک معالج شاه

وارد دربار ایران کنند. دکتر ژرژ می‌گفت که کنت دپشیه از تأسیس مدرسه آلمانیها در طهران ابراز نگرانی می‌کرد و بر این عقیده بود که این مدرسه می‌تواند مأموریت پزشکان فرانسوی را در ایران تهدید نماید.

قبل از هر چیز می‌خواهم توجه شما را نسبت به تغییرات عجیبی که در طرز برخورد کاردار کشورمان با من و دوستان من به وجود آمده است، جلب نمایم. وی از استادانی که اخیراً وارد کشور ایران شده‌اند به سردی استقبال نموده و به آنان اعلام داشته که بیش از دو ماه در ایران دوام نخواهند آورد و از آن زمان تا به حال هیچگونه کمکی به آنان نکرده است و هرگز علاقه‌ای نسبت به موفقیتها و یا مشکلاتشان از خود نشان نداده است. در ضمن دکتر ژرژ در یک فرصت مناسب این موضوع را به وی گوشزد کرده است.

اما در مورد خودم، کاردار کشورمان به من یادآوری کرد که سال گذشته تمام تلاشهای وی جهت تمدید قرارداد کار مولیون (Maulion) بی‌نتیجه بوده است و من می‌بایستی تمام جوانب کارم را در نظر بگیرم؛ زیرا وی باید دکتر لوکنت (Leconte) داروساز را، در صورتی که حضورش برای دکتر مولیون زیان‌آور باشد، فوراً احضار کند. در مورد موفقیت من، وی خاطر نشان کرد که من دکتر سفارت فرانسه در ایران هستم و سفارت مرا به شاه ایران «قرض داده است»؛ به همین جهت، سفارت هر وقت صلاح بداند می‌تواند مرا از دربار و خدمت شاه ایران خارج کند. وانگهی این تنها باری بود که کاردار کشورمان با من درباره مسائل کاریم به گفت‌وگو پرداخت. طرز صحبت وی در مورد دربار ایران نشان می‌داد که او هیچ اهمیت و ارزش خاصی برای آن قائل نیست.

اکنون، کنت دپشیه ادعا دارد که نسبت به نفوذ دولت فرانسه و منافع کشورمان و همچنین مأموریت پزشکان فرانسوی در دربار ایران و در مورد مدرسه دارالفنون احساس نگرانی می‌کند. کنت دپشیه فقط در پی فرصت مناسبی می‌گردد تا بتواند به من ضربه مهلکی بزند و می‌چرا در حادثه‌ای که برای شاه پیش آمده بود بگیرد و به شیوه زیر سوء استفاده کند:

خبرهای بدی که در مورد مرزهای آذربایجان و کردستان و اشغال این مناطق به دست قشون عثمانی در ایران به چاپ رسید، موجب بروز نگرانیهای مردم شد. در همین موقع نیز شاه در طهران در حال گردش کردن بود. در مسیر حرکت تعدادی از زنان طهرانی از وی به شدت انتقاد می‌کنند و وی را مسئول دست‌اندازی قوای عثمانی به مناطق مرزی کشور می‌خوانند که شاه دچار تشنج شده به محض اینکه به کاخ محل اقامت خود وارد

می‌شود غش می‌کند و بیهوش می‌شود و بحران بیماری نقرس وی شدت می‌یابد. در شهر شایع می‌شود که وی دچار سکته شده است ولی به نظر می‌رسید که این خبر نادرست باشد زیرا شاه فردای آن روز در مراسم عمومی‌ای که به مناسبت جشن میلاد پیامبر مسلمانان به پا گردیده بود، حضور می‌یابد و در روزهای بعد نیز شخصیت‌های مختلفی به حضور وی شرفیاب می‌شوند.

در زمانی که شاه در بحران بیماری بود از من خواستند که به بالین وی روم و به علت اینکه خودم هنوز در اثر عمل جراحی ناخوش بودم عذرخواهی کردم و گفتم که قادر به فعالیت نیستم. افزون بر آن، اضافه کردم که اگر واقعاً حال پادشاه ناخوش است، من بدون تردید از بستر بیماری بیرون خواهم آمد و به بالین وی خواهم رفت؛ حتی اگر نتوانم با پای خود به دربار بروم می‌گویم مرا با برانکارد به دربار برسانند.

از طرف دیگر، تا زمانی که قادر به ازسرگیری مأموریتم در دربار و در کنار شاه ایران نباشم، دکتر ژرژ را برای این منظور توصیه می‌کنم. این بیانات در ابتدا به صورت شفاهی ابراز گردید و سپس به طور کتبی به حضور مشیرالدوله، وزیر امور خارجه و به دوست و همتای ایرانیم، دکتر اعلم‌الدوله ابلاغ گردید که دکتر اعلم‌الدوله به وسیله نامه‌ای جواب مرا داد.

از آنجا که من در طی روز برای برخی از افراد تعریف کردم که صبح امروز شاه مرا برای معالجه خود احضار نموده بود، این خبر به گوش کنت دپشیه هم رسید و وی از چنین موضوعی در جهت لطمه زدن به موقعیت من در دربار سوءاستفاده نمود. من خاطر نشان می‌کنم که تلاش‌های کاردار کشورمان، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، در جهت اخراج من از دربار ایران و جانشین کردن دکتر ژرژ به جای من تنها به سود سیاست‌های دولت انگلستان تمام خواهد شد. باید بگویم که در حال حاضر از یک سو با حفظ سمت پزشک مخصوص شاه و از سوی دیگر با داشتن ریاست شورای صحت قشون ایران، این جانب تنها فردی هستم که مقام مهمی در کنار شاه ایران دارم در حالی که با حذف من و جانشین کردن دکتر ژرژ در مقام من، وی از لحاظ ارزش و اهمیت شغلی مقام دوم را در کنار شاه به دست خواهد آورد؛ زیرا دکتر لیندلی شش سال سابقه خدمت در دربار این کشور دارد و به همین دلیل نمایندگی دولت انگلستان در طهران حمایت‌های لازم را از وی به عمل خواهد آورد تا وی جایگزین من گردد؛ زیرا وی به خاطر سابقه خدمتش در دربار به طور منطقی و طبیعی می‌تواند خود را جانشین من بداند.



مظفر الدین شاه در اروپا [۴۸۹-۴۴]

وانگهی، نحوه برقراری ارتباط با همکار من (دکتر ژرژ)، که به لحاظ درجه و مقام شغل و نظامی پایین تر است، کاملاً نادرست و خارج از شئون یک دیپلمات می باشد؛ زیرا بدین ترتیب شما او را تشویق می کنید که به روابط دوستانه و اعتمادی که بین ما وجود دارد پشت پا بزند. چنانچه کنت دپشیه واقعاً دچار نگرانی و اضطراب میهن پرستانه شده بود، که به نظرم وی در نشان دادن چنین احساساتی اغراق می کند، به گمانم بهتر بود با خود من این مسئله را در میان می گذاشت و تا با کمک همدیگر راه حل مناسبی پیدا می کردیم.

من در زندگی ام به اندازه کافی وطن پرستی خود را نشان داده ام و می دانید که در راه تأمین منافع کشورم حاضر هستم که بدون هیچ گونه تردیدی از مقام و سمت خود در

دربار ایران استعفا بدهم؛ ولی در حال حاضر این دسیسه‌های خبیثانه کاردار کشورمان که خیلی ماهرانه به نظر می‌رسد می‌تواند دارای عواقب منفی و حتی ثمرات معکوسی برای نفوذ کشورمان در دربار ایران داشته باشد.

علاوه بر اینکه من موفق شدم یک پزشک فرانسوی به خدمت ولیعهد ایران بگمارم، همچنین توانستم نظر مساعد شاه را نسبت به دکتر ژرژ و دکتر گالی، در رشته‌های تخصصی‌شان جلب نمایم و بدین صورت چنانچه یک زمان نه چندان دور لازم بشود که ترک خدمت کنم یک پزشک فرانسوی بتواند سریعاً جای مرا پر کند. بدینسان دکتر ژرژ می‌تواند مطمئناً بالاترین و مهم‌ترین سمت پزشکی را در نزد شاه ایران به دست آورد و مانع از این شود که این سمت به دست دکتر لیندلی بیفتد؛ زیرا دکتر لیندلی جوان‌تر از پزشک هموطنمان است و به لحاظ علمی چندان برجسته نیست؛ افزون بر آن، هنوز این پزشک انگلیسی دارای تجارب کافی پزشکی نیست چون در سال ۱۸۹۹ دیپلم پزشکی و جراحی‌اش را گرفته است. به همین دلیل تا سال ۱۹۰۰ یعنی زمان ورودش به ایران چندان خبره و کارکشته در طبابت نبوده است. به لحاظ تجربه کاری، دکتر لیندلی به عنوان کمک پزشک در سال ۱۸۹۹ در کلینیک حلق و گوش و بینی آکسفورد و سپس در سال ۱۹۰۰ به عنوان پزشک در یک درمانگاه در همان شهر به کار مشغول بوده است. در واقع، در نظر داشتم که دکتر ژرژ را به عنوان جانشین خود به شاه ایران معرفی کنم. البته من نمی‌خواستم سریعاً این برنامه را بدون آمادگی ذهنی شاه به اجرا درآورم در صورتی که کنت دپشیه، برخلاف نظر من، درصدد بود که هرچه سریع‌تر دکتر ژرژ را به جای من برگزیند.

از جهت دیگر خیلی بهتر و عادلانه‌تر بود که در این زمینه فرصتی به دولت ایران داده می‌شد تا از غیبت کوتاه من ناخرسندی خود را نشان دهد نه اینکه با توطئه‌های ناجوانمردانه از سوی نمایندگی دولت انگلستان و همراهی و همدمی نمایندگی دولت فرانسه، دربار ایران را بر ضد من تحریک کنند. مع‌ذالک، حال که چنین مسائلی اتفاق افتاده است، بدون شک فردی دلسوز و مسئول می‌بایستی به شاه ایران یادآوری می‌کرد که بیماری‌ای که من موقتاً از آن رنج می‌برم ناشی از خستگی مسافرت بود و وانگهی وضعیت سلامت من زمانی وخیم‌تر شد که به من اجازه داده نشد که به موقع به معالجه خود پردازم و در موقعیت مناسب در پاریس مورد عمل جراحی قرار بگیرم.

باید از هم‌اکنون اعلام کنم در صورتی که مرا از کار برکنار کنند برای گرفتن خسارت

عادلانه اقدام خواهم کرد. همانطور که می‌دانید، زمانی که من خدمت خود را در سال ۱۸۹۳ شروع نمودم از نظر سلامت هیچ‌گونه مشکلی نداشتم و از سلامتی کامل برخوردار بودم.

در حقیقت، این درگیری و مشکلات جدید یک بار دیگر تنفر کورکورانه کنت دپشیه را نسبت به من نشان می‌دهد خاصه از وقتی که به وی گفتم چگونه می‌توان به مشکلاتی که بر سر راه همکار جوانم دکتر گالی قرار گرفته است پایان داد و مورل (Morel) را متقاعد ساخت که از شکایت خود از دکتر گالی صرف‌نظر کرد.

در خاتمه، به خودم اجازه می‌دهم که در این مورد از اقدامات خود ابراز رضایت کنم. چنین به نظر می‌رسد که من موفق شدم مشکلات دکتر گالی را حل نمایم؛ زیرا از دو ماه پیش تا به امروز دیگر صحبتی از این اختلاف نیست.

[امضاء:] دکتر اشنایدر

[۱۵]

پاریس: ۱۷ مه ۱۹۰۶ - وزارت امور خارجه

ارسال ساعت ۱۰/۵۰، دریافت ساعت ۱۱/۵۰

شماره ۴۷۴۸

تلگراف

روزنامه پوتی پاریزین (Petit Parisien) خبر می‌دهد که شاه ایران سکتته کرده است.

کات (Catte)

[۱۶]

طهران - ۱۷ مه ۱۹۰۶ - نمایندگی فرانسه در ایران

بخش امور سیاسی

شماره ۳۶

از: کاردار فرانسه در طهران به: عالیجناب آقای بورژوا، وزیر امور خارجه

موضوع: بیماری شاه ایران

پنجشنبه گذشته حال شاه ناگهان به هم خورد و سکتته کرد، که اطرافیان وی را سخت

نگران ساخت. پزشکان عادی مظفرالدین شاه، اعلم‌الدوله^{۲۲} و لیندلی، به سرعت به بالین شاه آمدند و به مداوای او پرداختند. چنین به نظر می‌رسد که اکنون خطر برطرف شده و حال وی روبه بهبودی رود. فردا شاه طبق معمول در مراسم سلام روز جمعه شرکت خواهد کرد؛ مع‌ذالک این بار، مدت حضور وی در این مراسم از قبل کوتاهتر خواهد بود.

به نظر می‌آید که وضع مزاجی شاه خوب است و حداقل هیچ بحران و حادثه جدیدی برای وی رخ نداده است؛ ولی در هر صورت، این بار خطر به خوبی حس شد. دربار ایران رسماً سعی نمود که این حادثه را به بروز بحران در بیماری نقرس شاه مربوط سازد و وانمود کند که بحران بیماری نقرس وی این بار شدت بیشتری داشته و از دفعات قبل پیچیده‌تر از یک حالت بیهوشی بوده است. به طوری که این بار وخیم شدن سلامت شاه به طور غیرمنطقی و غیرمنتظره دربار را دچار وحشت می‌سازد. اما، در واقع، وضعیت سلامت شاه از آنچه به نظر می‌رسد وخیم‌تر شده بود؛ حقیقتاً وی دچار یک نوع فلج کامل شده و یا بیشتر از نصف اندامهای وی به حال فلج درآمده بود که اطرافیان وی شدیداً نگران حال وی بودند و هنوز هم این اضطراب وجود دارد. حال شاه چنان نگران‌کننده بود که دکتر اشنایدر به رغم اینکه بیمار بود و در ضمن وی را به فراموشی سپرده بودند به ابتکار شخصی یکی از خدمتکاران دربار و بدون اینکه شخصیت مسئولی دستوری به وی دهد به بالین شاه حاضر می‌شود. چنین امری می‌توانست مؤثر واقع گردد؛ ولی متأسفانه بیماری دکتر اشنایدر به وی اجازه نمی‌دهد که از این فرصت استفاده نماید و به بالین شاه رود. در عوض وی پیشنهاد کرده که دکتر ژرژ را برای مداوای شاه به جای خود بفرستد. چنین به نظر می‌آید تاکنون پیشنهاد دکتر اشنایدر مورد قبول دربار قرار نگرفته است.

به محض اینکه از چنین حادثه‌ای برای شاه ایران مطلع شدم به منزل دکتر ژرژ رفتم و برای او توضیح دادم که موقعیت فعلی بسیار مساعد است و باید آن را مغتنم شمرد که یک پزشک فرانسوی موقتاً جای خالی دکتر اشنایدر را در کنار بستر شاه پرکند. از وی

۲۲. خلیل ثقفی، معروف به اعلم‌الدوله فرزند حاج میرعبدالباقی اعتقادالاطباء از رجال دوره ناصری و مظفری است. او در ۱۷ شعبان سال ۱۲۷۹ قمری مطابق با ۱۲۳۹ شمسی به دنیا آمد. در سال ۱۲۹۳ قمری به مدرسه طب در دارالفنون وارد شد و به مقام خلیفه‌گری (دانشیاری) مدرسه دارالفنون برگزیده شد. سپس در سال ۱۳۰۴ قمری طبیب رسمی وزارت خارجه گردید و به تشویق تولوزان در سال ۱۳۱۲ برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت. نک: محسن روستایی، همان، صص ۶۶-۹۹.

خواهش کردم بر انجام دادن هرچه بهتر این کار با دکتر اشنایدر کنار بیاید؛ و طبیعتاً من نیز به نوبه خود برای سهولت کارها با مقامات دولتی ایران تماس برقرار خواهم نمود. کاملاً واقف هستم که دکتر ژرژ که او را در این چند روز اخیر زیر نظر قرار داده‌ام قابلیت‌های لازم جهت ایفای نقش حساسی که برای او در نظر گرفته شده است، حتی به طور موقت، را ندارد. نمی‌توانم این عقیده خود را کتمان کنم که چقدر برای کشورمان مناسب خواهد بود که می‌توانست یک پزشک متعهد و متواضع را به ایران بفرستد که تنها به پول فکر نکند و عقیده جاه و مقام نداشته و مبتلا به بیماری درجه نباشد و خود را در لباس سرهنگ یا فرمانده و یا حتی سیاستمدار نبیند؛ یعنی پزشکی که تنها در چارچوب مسئولیت کاریش متواضعانه و شرافتمدانه عمل نماید و درک کند که بعنوان یک دانشمند و یک پزشک، نقش مهمی در توسعه ارتباطات و نفوذ کشورمان در ایران دارد. چنین نقشی زمانی مؤثر واقع می‌گردد که آن پزشک فعالیت‌های خود را با برنامه‌ها و اهداف سفارت و وزارت امور خارجه کشورمان هماهنگ نماید.

من به این مسائل به خوبی آگاهی دارم و فکر می‌کنم شاید یک پزشک، یکی از استادان دانشگاه که متخصص هم باشد برای نفوذ کشورمان مفیدتر خواهد بود ولی چاره‌ای جز آن نیست؛ زیرا تمام پزشکان ما در این کشور، به استثناء (اگر یک نظر اجمالی به من اجازه قضاوت را بدهد) دکتر سورل که فعلاً در اصفهان به سر می‌برد بقیه شایستگی چنین کاری را ندارند. به نظرم سفارت ما در طهران می‌تواند دکتر ژرژ را بدون درگیری و گرفتاری زیادی به عنوان پزشک فرانسوی شاه به طور موقت انتخاب نماید. البته نباید به هیچ‌وجه امیدوار بود که با انتخاب دکتر ژرژ در این مقام حساس ما قادر خواهیم بود که موقعیت و نفوذی را که در ایران به دست آورده بودیم و سپس در نتیجه اعمال نادرست دکتر اشنایدر آنها را از دست دادیم، مجدداً فراهم آوریم. معذالک، این امکان و فرصت برای ما وجود دارد و در هر حال می‌توانیم از حمایت و پشتیبانی دولت روسیه و مأموران سیاسی آن کشور در ایران اطمینان داشته باشیم. وانگهی، سفارت انگلستان در ایران که تلاش‌های دولت آلمان را جهت معرفی یک پزشک آلمانی به دربار ایران زیر نظر دارد، هیچ اقدام مخالفی برضد ما انجام نخواهد داد. کاردار سفارت انگلستان در طهران گرانت دوف در مورد کوشش‌های دولت آلمان با من سخن گفت؛ همچنین چند روز پیش مجدداً به وضوح به من تفهیم نمود که با کمال خوشبختی، در صورت لزوم، با من در جهت حفظ موقعیتها و امکانات به دست آمده در ایران همکاری

خواهند نمود. بدون تردید، ما کارهای زیادی می‌توانیم در این کشور صورت دهیم؛ ولی برای رسیدن به اهدافمان به مردان شایسته نیاز داریم، به مردانی که فقط منافع شخصی خود را در نظر نداشته باشند، بلکه به منافع عمومی فکر کنند. ما به مردان معتقد و مخلص، و نه به افراد پول دوست و بی‌اعتقاد، نیاز داریم. به هر صورت، اکنون به نظر آنچه حائز اهمیت است این است که نباید اجازه بدهیم ما را از دور و بر شاه و دربار دور نگه دارند. به همین جهت فکر کردم مناسب خواهد بود که با کسب اطمینان از عدم مخالفت سفارت انگلیس، به طور سرپوشیده و بدون اینکه اصرار بورزم به مشیرالدوله اظهار نمایم که دکتر ژرژ شاید بتواند به طور موقت جای دکتر اشنایدر به عنوان پزشک معالج شاه را بگیرد؛ او برای انجام دادن این کار قابلیت‌های لازم را دارد. مشیرالدوله بالحن بسیار دوستانه از پیشنهاد من استقبال نمود و اظهار داشت که خود دکتر اشنایدر قبلاً همین نظر را با او در میان گذاشته است. وی اضافه نمود که دکتر اشنایدر اعلام داشته است که در وضعیت اضطراری، چنانکه لازم باشد، خودش شخصاً به بالین شاه خواهد آمد. به نظر می‌رسد که شخص شاه پیشنهاد دوم را ترجیح می‌دهد. سخنان آخر مشیرالدوله به من دلگرمی داد و خاصه اینکه وزیر امور خارجه ایران با بیان این مطلب که مظفردالدین شاه مایل است فردا دکتر اشنایدر را ببیند، به سخنان خود پایان داد. ضمناً تا این لحظه هیچ‌گونه واکنشی در این راستا از طرف دربار نشان داده نشده است.

در همین زمان دکتر ژرژ، به نقل از دکتر اشنایدر، همین مطلب را مجدداً بیان داشت و از لابه‌لای این گفت‌وگوها متوجه شدم که دکتر اشنایدر، ترجیح می‌دهد تا حد امکان سفارت ما را از این مسئله دور نگه دارد. از آنچه که من فکر می‌کردم وی دارد انجام می‌دهد، لازم دانستم که به وظیفه خود عمل کنم و وزارت امور خارجه را در جریان مسائل قرار بدهم.

در زیر سعی دارم چگونگی عملکرد خود را به اطلاع شما برسانم. به شرط اینکه حادثه غیرمنتظره‌ای رخ ندهد، تصمیم دارم جهت دخالت کردن در این مسئله منتظر دریافت دستور باشم.

در مورد سلامت شاه باید بگویم با اطلاعاتی که به دست آورده‌ام هیچ‌گونه تردیدی برای من باقی نمی‌گذارد که شاه در وضعیت خوبی نیست. در این راستا، مشیرالدوله در طی گفت‌وگویمان، تقریباً با صراحت، اعتراف نمود که حال شاه بسیار نامساعد است. اگر چه اعلیحضرت در آخرین سلام ظاهر شد ولی وی در مدت حضورشان در این مراسم

برخلاف همیشه نه سرپا ایستاده بودند و نه بر روی تخت سلطنت نشسته بودند بلکه در یک کالسکه کوچک، که به وسیله یک خدمتکار جابه‌جا می‌شد، قرار گرفته بودند. افزون بر آن، اعلیحضرت حتی یک کلام به زبان نیاوردند. قبل از حضورشان در مراسم سلام، مدت زیادی دستها و پاهای وی را که قادر به حرکت نبود، ماساژ داده بودند. قسمت پایین چهره‌اش اندکی انحراف پیدا کرده بود و لب پایین وی آویزان شده بود و با دشواری می‌توانست سخن بگوید ولی چنین به نظر می‌رسد که حالت شاه بهتر شده است و همگی امیدوار هستند که به زودی حال وی خوب شود اما وی باید بسیار مواظب و مراقب سلامت خود باشند، درست در همین موقع که از محبوبیت در میان مردم برخوردار هستند باید خاطر نشان ساخت که به طور رسمی به رکس سفیر آلمان اعلام گردید که شاه به علت بیماری نمی‌تواند وی را به حضور بپذیرد.

اینکه وزیر امور خارجه ایران از سلامتی شاه چنین سخن به میان آورد، می‌بایستی که جان شاه واقعاً در خطر باشد. بسیار دشوار است که به جزئیات دقیق سلامت شاه پی برد؛ ولی زنگ خطر واقعاً به صدا درآمده است. طی این چند روز اخیر، در طهران آمادگیها و پیش‌بینیهای لازم انجام گرفته و نیروهای قزاق که تنها نیروی نظامی واقعی کشور ایران محسوب می‌شوند در مقرهای خود مستقر شده‌اند و نشانه‌های خفیفی از آشوب در میان طبقه روحانیون و بازاریان دیده می‌شود. شایعاتی در سطح شهر بود که در صورت مرگ شاه، احتمالاً آشوب و اغتشاش دامنگیر کشور خواهد شد. فرزند دوم شاه یعنی شعاع‌السلطنه نسبت به برادر بزرگ خود محمدعلی میرزا، که بعد از مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت تکیه خواهد زد، شدیداً حسادت می‌ورزد. مع‌ذالک، وی از طرف دولتهای روس و انگلیس به عنوان ولیعهد شناخته می‌شود. گفته می‌شود اتابک و امیربهداد جنگ، وزیر دربار، که مورد اعتماد شاه می‌باشند، به شاه پیشنهاد می‌کنند که شعاع‌السلطنه می‌بایستی تلاشهایی را برای کسب فرمان ولیعهدی خود از شاه انجام بدهد؛ زیرا شاه همیشه نسبت به شعاع‌السلطنه علاقه و محبت خاصی داشته است؛ بنابراین، امکان تغییر دادن ولایتعهدی به نفع شعاع‌السلطنه وجود دارد. دلایل متعددی برای توجیه تغییر دادن ولایتعهدی به سود شعاع‌السلطنه هست. یکی از آن دلایل میل شخصی شاه است؛ زیرا مظفرالدین شاه شعاع‌السلطنه را برای سلطنت بر محمدعلی میرزا ترجیح می‌دهد. در ضمن، مادر شعاع‌السلطنه از نظر خانوادگی نسبت به مادر محمدعلی میرزا در رتبه بالاتری قرار دارد. با وجود اینکه وی دختر نایب‌السلطنه

می‌باشد؛ ولی به رغم حامیانی که وی در دربار دارد و با وجود عدم حضور ولیعهد در دربار که اکنون در محل والیگری خود در آذربایجان به سر می‌برد و نایب‌السلطنه از منافع ولیعهد در طهران دفاع می‌نماید. با تمام این اوصاف، به نظر نمی‌رسد که شعاع‌السلطنه بتواند تغییری در ولیعهدی محمدعلی میرزا، که ملت ایران آن را پذیرفته‌اند و دولتهای روس و انگلیس ضمانت اجرایی آن را به عهده گرفته‌اند، به وجود آورد. افزون بر آن، باید یادآوری کرد که شعاع‌السلطنه در طهران و در شهر شیراز از هیچ‌گونه پایگاه مردمی برخوردار نیست و هر دو باری که به والی شهری انتخاب گردید، نتوانست در آن مقام دوام بیاورد.

به هر صورت، یک نوع ناآرامی در فضای شهر طهران حاکم می‌باشد: شایعات نگران‌کننده‌ای در سطح شهر پخش شده بدون اینکه بتوان صحت یا نادرستی آنها را مشخص نمود و یا اینکه فهمید این شایعات از کجا سرچشمه می‌گیرند. روز یکشنبه یا دوشنبه اتابک مورد سوءقصد قرار گرفته، ولی وی از این سوءقصد جان سالم به در برده است. به هر حال، یک چنین وضعیتی را نمی‌توان سر و سامان نداد؛ زیرا مقامات رسمی کشور عمیقاً در نگرانی به سر می‌برند و حتی می‌توان گفت دچار رعب و وحشت شده‌اند. من در این حال، اضافه می‌کنم که تمام این سروصداها اغراق‌آمیز می‌باشد و در حال حاضر از نظر امنیتی، هیچ‌گونه خطری احساس نمی‌شود. کوشش خواهیم کرد آن مقام محترم را در جریان کوچک‌ترین وقایع قابل توجهی که در اینجاریخ می‌دهد، قرار بدهم. یادداشت: آخرین خبر حاکی از این می‌باشد که حال شاه به طور محسوسی رو به بهبودی می‌باشد.

[۱۷]

ارسال: ۱۸ ماه مه، ساعت ۱۰/۳۰

شماره ۱۳

تلگراف

عطف به تلگراف شماره ۱۷، چنانچه کسالت دکتر اشناپدر همچنان ادامه دارد، خواهشمند است با وی به تفاهم برسید و سعی نمایید تا دکتر ژرژ را جانشین او در دربار کنید.

[۱۸]

طهران: ۲۱ مه ۱۹۰۶

شماره ۱۹

تلگراف

عطف به تلگراف شماره ۱۲، وزیر امور خارجه ایران این جانب را مأمور می‌نماید تا سپاسگزاری دولت این کشور را به اطلاع ریاست جمهوری و عالیجناب وزیر امور خارجه برسانم.

حال شاه رو به بهبودی می‌باشد؛ و او توانست گردشی با کالسکه انجام دهد. به نظر می‌آید، اکنون تمام خطرات برطرف شده است. ضمناً اطلاع پیدا کردم که ولیعهد به وسیله تلگراف به طهران احضار شده است و آخر مه ماه به شهر خواهد رسید. امکان دارد که شاه، اندکی بعد از ورود ولیعهد به پایتخت، به سوی اروپا حرکت نماید. در این صورت احتمالاً به شهر خوش آب و هوا کنترس ویل (Contrexeville) خواهد رفت. اما در این مورد مشیرالدوله هنوز هیچ اطمینانی به من نداده است.

[۱۹]

طهران - ۱۲ مه ۱۹۰۶

شماره ۶۲

تلگراف

در وضعیت سلامت شاه اندکی بهبود مشاهده شده است، به طوری که وی توانسته، به حکم تشریفات، شاهزاده ژرژ والتین بیسکو (Georges Valentine Bibesco) سفیر فوق‌العاده رومانی را که از چندی پیش در طهران به سر می‌برد به حضور بپذیرد و او نشان برلیان ستاره رومانی را به اعلیحضرت تقدیم کرد. این مراسم بسیار کوتاه برگزار شد و شاه، برخلاف همیشه که فرستادگان ویژه را ایستاده می‌پذیرفت، در یک صندلی گردان نشسته بود چهره‌اش خسته و فرسوده بود و با سختی حرف می‌زد. در ضمن، سخنانش هم قابل فهم نبود.

دپشیه

طهران - هفتم اوت ۱۹۰۶ / نمایندگی فرانسه در ایران - بخش امور سیاسی

شماره ۵۶

از: سفیر جمهوری فرانسه در طهران

به: عالیجناب آقای بورژوا، وزیر امور خارجه

به وسیله تلگراف شماره ۲۹، به تاریخ چهارم اوت مفتخراً به اطلاع عالیجناب می‌رسانم که: شاه سه روز قبل دچار دومین سکنه شد و به مدت دو ساعت در حالت بیهوشی به سر می‌برد. بعد از استعمال چندین Sinapismes بود که وی هوش خود را بازیافت. با وجود این، او اصرار داشت که مراسم جشن تولدش مانند گذشته به طور عادی برگزار گردد و روز پنجم اوت هیئتهای سیاسی مقیم طهران و همچنین اعضای مختلف دولت را به حضور پذیرفت. در کاخ نیاوران از ما استقبال نمودند و به حضور پادشاهی ضعیف‌الحال که به میزی تکیه داده بود، شرفیاب شدیم و شخص صاحب مقامی مدام او را باد می‌زد.

در طی مراسم، شاه نتوانست با تمام دیپلماتها جداگانه صحبت کند؛ فقط از آنان با بیان چند جمله تشکر نمود که دیلماج دربار آن را ترجمه کرد چهره شاه پریشان و گرفته بود و چشمانش از کاسه‌ها بیرون زده بود. لب پایین وی آنقدر آویزان شده بود که به نظر می‌رسید تقریباً از دهانش جداست. مقاومت ایستادن سرپا نداشت، یعنی ظاهر و حالت یک فرد مرده را داشت. تمام همتایان حاضر در این مراسم همین احساس را در مورد شاه داشتند.

دکتر اشنايدر به من گفت که شاه، علاوه بر نقرس شدید، دچار بیماری‌ای به نام برایت (Bright) می‌باشد. بنابراین، مرگ در انتظار اوست. دو سکنه قلبی وی می‌تواند دنباله داشته باشد و امکان خواهد داشت که او دوباره جان سالم به در برد. اما در یک حادثه ناگهانی، دیگر اجل به وی امان نخواهد داد.

او با اجرای یک برنامه پزشکی مداوم و میسر نمودن آرامش برای شاه، به زعم دکتر اشنايدر، می‌توان عمر وی را مدتی چند طولانی کرد، اما نه برنامه پزشکی و نه آرامش امکان‌پذیر می‌باشد. بنابراین، باید در انتظار مرگ شاه در آینده نزدیک بود خاصه عواقبی که بعد از آن پیش خواهد آمد.



مظفرالدین شاه در حال شکار پرندگان دریایی در انگلیس [۲۴۶۷-ع]

[۲۱]

تهران - ۱۰ اوت ۱۹۰۶ نمایندگی فرانسه در ایران

شماره ۵۷

از: وزیر مختار فرانسه در تهران

به: عالیجناب آقای بورژوا، وزیر امور خارجه فرانسه در پاریس

موضوع: وضعیت پزشکی و سلامت شاه ایران

به منظور کامل کردن گزارشی که این جانب به تاریخ هفتم همین ماه به شماره ۵۶ ارسال نموده‌ام. با کمال احترام، یادداشتی را که دکتر اشنایدر در اختیار من نهاده است، خدمت آن مقام محترم تقدیم می‌نمایم.

طهران - ۹ اوت ۱۹۰۶

پزشک پادشاه ایران

بسیار محرمانه

یادداشت مربوط به وضعیت سلامت اعلیحضرت مظفرالدین شاه

در گزارشی محرمانه به تاریخ فوریه ۱۸۹۵ در مورد ولیعهد ایران مظفرالدین میرزا او

شاه فعلی [نوشتم:

وضعیت جسمانی و اعضای حساس بدن ولیعهد ایران به خاطر بیماری نقرس ارثی (diathese goutteuse) شدیداً تحلیل رفته‌اند و ماهیچه قلبش در اثر بیماری ورم کلیه (nephrite des goutteuse) آسیب دیده است و در آتیه نه چندان دور خطر مرگ جان وی را تهدید می‌نماید «اجل در کمین او نشسته است». این امکان وجود دارد که او به طور ناگهانی و یا سریع در اثر خونریزی مغزی یا به خاطر عارضه اورمی (Uremique) جان خود را از دست بدهد. به هر صورت، فعالیتهای مغزی، هوشی و جسمانی‌اش به طور قابل ملاحظه‌ای کنده شده است. احتمال زیادی وجود دارد که مظفرالدین میرزا فقط ده سال دیگر عمر کند.

و اضافه نمودم که: «ولیعهد تحت نظر یک پزشک انگلیسی و یک پزشک ایرانی قرار دارد و چنین به نظر می‌رسد که آنان بیشتر می‌خواهند درد جسمانی و بحرانهای شدید وی را کاهش بدهند تا به مداوای بیماری‌اش و تغییر دادن عادات و برنامه‌های بهداشتی غذایی‌اش توجه داشته باشند.»

امروز هیچ‌گونه تغییر نظر در پیش‌بینیهای پزشکی پیشین خودم نمی‌دهم. همچنین متأسفانه هیچ‌گونه تغییری در قضاوت‌هایم در مورد پزشکان جدید انگلیسی و ایرانی که در حال حاضر وی را تحت درمان دارند نداده‌ام.

قبلاً آقایان دکتر ادکوک (adcock) و حکیم‌الملک وی را معالجه می‌نمودند؛ و اکنون دکتر لیندلی (Lindley) و اعلم‌الدوله او را تحت مراقبت دارند. پزشکان عوض شده‌اند؛ ولی همان اشتباهات قبلی همواره ادامه دارد و به جای اینکه این پزشکان به درمان ریشه بیماری مظفرالدین‌شاه بپردازند به مداوا کردن علائم و عوارض بیماری‌اش پرداخته‌اند. آنان برای خوشایند او، تمام داروهایی را که در نشریات پزشکی و غیرپزشکی یافت می‌شود، برایش تجویز می‌نمایند.

مدت پانزده سال از نگارش گزارش من می‌گذرد و چنین به نظر می‌رسد که به نتیجه‌گیریهای پزشکی که من به آنها اشاره کرده بودم نزدیک می‌شویم و امروز حتی

وضعیت‌های پزشکی را که من در آن سال پیش‌بینی کرده بودم، همچنان در وجود شاه مشاهده می‌نمایم.

در ضمن، در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۰۴، گزارشی در مورد مسمومیت اعلیحضرت، که شب قبل برایش به وجود آمده بود، به وزارت امور خارجه فرستادم. در گزارش مذکور اعلام نمودم که در ابتدا حال پادشاه ایران رو به وخامت گذاشت ولی از زمانی که این جانب مسئولیت مراقبت سلامت اعلیحضرت را عهده‌دار شدم، سعی نمودم که تمام داروها و مواد غذایی خطرناک را از برنامه غذایی‌اش حذف نمایم. تا اینکه، عضو بیمار، یعنی کلیه‌اش، کمتر خسته شود و بیشتر به استراحت بپردازد و من بدین‌وسیله علل وجود بیماری را از میان بردارم و یا لااقل آن را کاهش بدهم. در نتیجه، عواقب ناشی از این بیماری را از میان برداشتم و، به سخنی دیگر، چون عوارض این بیماری از بین رفته بود دیگر ضرورتی به مداوا کردن این عوارض دیده نمی‌شد.

در واقع، من طی دو سال این معالجات را پیگیری کردم و در نتیجه همکاری بیمار، نوشیدن الکل و عدم استعمال دخانیات و همچنین پرهیز از هرگونه حرکتی که موجبات خستگی وی را فراهم می‌آورد و دوری جستن از هرگونه زیاده‌روی، وی مجدداً سلامت خود را بازیافت. افرادی که اعلیحضرت را ملاقات می‌کردند از بهبود حال وی حیرت می‌کردند.

در واقع، دکتر ادکوک قبل از اینکه از خدمت پادشاه ایران خارج شود، (یعنی در اوایل سال ۱۹۰۵، چه در سخنان و چه در نوشته‌های خود، پیش‌بینی نموده بود که شاه ایران حداکثر بیش از شش هفته در قید حیات نخواهد ماند؛ در حالی که مظفردالدین شاه توانست مدتی طولانی به انجام دادن کارهای خویش ادامه دهد و از اینها گذشته به تفریح و شکار نیز می‌پرداخت و حتی یک مسافرت طولانی و خسته کننده‌ای نیز در کشور خود و به اروپا نیز داشت و چنین به نظر می‌رسید که آنقدر سرحال و قوی شده که بتواند هنوز چند سالی سلطنت کند.

متأسفانه، دستیارانم با استفاده از غیبت من از دربار و به علت بیماری‌ای که مرا مجبور به خانه نشستن نمود، توانستند با زدوبندهایی مسئولیت درمان پادشاه را به دست آورند. ظاهراً، چندتن از اعضای دربار که در رأس آنها وزیر اعظم، عین‌الدوله، قرار داشت، توانستند او را در اختیار خود بگیرند. (عین‌الدوله در حال حاضر از کار برکنار گردیده است.) آنها برای خوشایند شاه تصمیم گرفتند که به هیچ ترتیبی موجبات

دلگیری مظفرالدین شاه را فراهم نیاوردند و تمام خواسته‌های او را به اجرا درآوردند و شاه را کاملاً رها کنند تا هرچه میل دارد انجام دهد. در طی آخرین سفر او به فرانسه ما توانستیم نتایج ناخوشایند چنین برنامه‌ای را در سلامت شاه مشاهده نمائیم. پزشک انگلیسی لیندلی و پزشک ایرانی اعلم‌الدوله به همان شیوه‌ای که در صحنه سیاست اتابک اعظم عین‌الدوله و در وزارت دربار امیربهادر جنگ عمل می‌کردند، در زمینه پزشکی نیز مشغول بودند. بدینسان، برای جلب نظر شاه هیچ‌گونه محدودیت پزشکی برایش قائل نشدند و به وی اجازه دادند که هر غذایی باب میل خود را صرف کند. برای رضایت شاه و تقویت بیشتر نیروی جسمانی و شهوانی‌اش که از دیرباز در او شدت داشت، بنا به گفته بعضی از درباریان، این پزشکان داروهای زیادی به وی می‌دادند به طوری که این عمل نادرست باعث ایجاد خطراتی برای کلیه‌های شاه، که از قبل دچار ناراحتی بود، گردید. دکتر لیندلی، پخش داروهای تقویتی خاصی را در میان شخصیت‌های بلند پایه دربار معمول کرده بود. این جانب، وی را در حال دادن دارو به وزیر اعظم و وزیر دربار غافلگیر نمودم و خود وی شخصاً به این موضوع اعتراف نمود. متأسفانه، امکان زیادی وجود دارد که چنین داروهایی را به این بیمار والا مقام هم داده باشند. برای تقویت بنیه جسمانی مظفرالدین شاه، قرصهای آهن و وکنکینا (Quinquina) تجویز نموده بودند و جهت مبارزه با بیماری تنگی نفس واهی او، به قسمت بالای سینه‌اش جریان برق وصل می‌نمودند و به او شیافتهای آدرنالین (Adrenaline) جهت معالجه بیماری و باسپیل می‌دادند و غیره.

نباید فراموش نمود که آهن از طریق کلیه‌ها دفع می‌شود و موجب به وجود آمدن مشکلات و ناراحتیهایی برای کلیه‌ها می‌گردد. همچنین درمان با جریان برق باعث بالا رفتن بیماری فشار خون مظفرالدین شاه می‌شود. این درمان در مورد بیماری که مبتلا به مرض نقرس است و کلیه‌هایش خوب کار نمی‌کند و فاصله دریچه چپ قلب با انتهای (رگ) آئورت او بیشتر شده است، همه موجب به وجود آمدن ناراحتیها و دردهایی در میان عصب قلب می‌شود و پزشکان وی در حال حاضر دردها و ناراحتیهای ناشی از این عوامل را به پای بیماری تنگی نفس او می‌گذارند. آدرنالین موجب نابهنجاری خون شریان می‌گردد و این همان چیزی است که مظفرالدین شاه از آن ترس و واهمه دارد.

طولی نکشید که نتایج استفاده از این‌گونه داروها، معالجات و رژیم غذایی نامعقول و نادرست، پدیدار گشت. اعلیحضرت به علت پیش آمدن مشکلات مالی و فلاکت و

نابسامانی سیاسی از قبیل به راه افتادن آشوب در طهران و شهرستانها و همچنین در نتیجه تشدید بیماری و خیم کلیوی سه ماه پیش دچار اولین سکتی شد و تقریباً یک ساعت در حالت بیهوشی به سر می‌برد. چنین به نظر می‌رسد که وی دچار خونریزی در قسمت چپ مغز سر (hemiplegie) شده باشد. این‌گونه بیماران هوش و حواس خود را از دست می‌دهند، از سخن گفتن می‌افتند و برخی از عضلات چشم و صورتشان به حالت فلج درمی‌آید. از آنجا که من شخصاً این عوارض را مشاهده نکردم (مظفرالدین شاه را پزشکان و وزیر دربارش از چشم دیگران دور نگه می‌داشتند) بنابراین نمی‌توانم به طور دقیق‌تری در این مورد اظهار نظر نمایم.

شعاع السلطنه، پسر دوم مظفرالدین شاه، از طریق دکتر روش (Roche) پزشک فرانسوی خود، از من خواست تا مظفرالدین شاه را معاینه کنم و در مورد وضع سلامت او نظر بدهم در ضمن مظفرالدین شاه نیز خواهان چنین دیداری بود. من پیشنهاد کرده بودم، به رغم وضعیت مزاجی ناخوشایندم، هرگاه به وجود من احتیاج باشد، مرا به قصر مظفرالدین شاه ببرند.

پزشکان معالج مظفرالدین شاه طبیعتاً با دیدار من از او و معاینه پزشکی اش مخالفت نمودند. یکی از آنان، یعنی اعلم‌الدوله، در ابتدا از طریق نامه به من جواب داد و سپس خود وی، شخصاً به ملاقاتم آمد و به من اطلاع داد که حال اعلیحضرت کاملاً بهبود یافته، ناراحتی او فقط یک سکتی بسیار ناقص است و علت آن را باید در بحران هیستریک (hysterique) جست‌وجو نمود.

مع‌ذالک، این سانحه پزشکی سه ماه پیش رخ داده است و با اینکه وضع بیمار رو به بهبود است، حال وی هنوز نامساعد و بی‌ثبات می‌باشد.

به نظر می‌رسد مشکلاتی که مظفرالدین شاه در صحبت کردن داشت تقریباً رفع شده است؛ ولی فک و دهان او هنوز تا حدودی به طرف پایین کشیده شده. بازوی چپ اعلیحضرت همچنان سنگین است و قدرت طبیعی اش را از دست داده، به ویژه اینکه اعلیحضرت از این دست خود پیش از این بهتر و با سهولت استفاده می‌نمود و پای چپش نیز چندان تحرکی ندارد و، در حقیقت، پای وی در هنگام راه رفتن روی زمین کشیده می‌شود. طبق اطلاعاتی که به من داده‌اند، فعالیت‌های مغزی مظفرالدین شاه صدمه چندان ندیده، مع‌ذالک عقل و هوش او هنوز به حالت عادی بازنگشته است. به طور کلی، پادشاه به وقایع مهمی که در کشور و در پایتخت ایران در جریان می‌باشد

بی‌اعتناست در حالی که این مسائل و حرکت‌های انقلابی کنونی می‌توانند سلطنت وی را به مخاطره بیندازند.

با استناد به گزارشهایی که در اختیار من نهاده‌اند، بدون آنکه خود من شخصاً امکان معاینه شاه را داشته باشم، فکر نمی‌کنم که وی دچار بیماری مغزی و یا حتی بیماری فواسو پیلومیدال (Foisceau Pylomidale) باشد، دلیل این امر هم، در وهله اول، فلج بودن بدن وی همراه با وجود مشکلات در سخن گفتن چندان عادی و متداول نیست. ثانیاً بروز موفق و زودگذر بحرانهای ماهیچه‌ای و عصبی که از ابتدای بیماری در وجودش مشاهده شده است.

با توجه به مطالب بالا، می‌توان امکان وجود سکتة را پذیرفت که ناشی از یک بیماری هیستریک و یا یک مسمومیت است.

به گمانم، تشخیص دکتر لیندلی و اعلم‌الدوله مبنی بر اینکه بیماری مظفرالدین شاه ناشی از یک بحران هیستریک است، غیرقابل قبول می‌باشد؛ زیرا امکان یک چنین بیماری برای شخص پنجاه و پنج ساله‌ای که فاقد سابقه بیماری عصبی بوده، دور از واقعیت است. افزون بر آن، برای تأکید نظریه پزشکان مظفرالدین شاه لازم است که تعدادی از علائم و نشانه‌های آسیب‌شناسی از قبیل Roseubach, hapesslin, schoffer, barbinski را جست‌وجو نمائیم. من پیشنهاد می‌کنم که، در صورت امکان، این علائم را مورد بررسی قرار دهیم. ولی آنچه که بیش از همه منطقی و صحیح به نظر می‌آید علت بیماری مظفرالدین شاه ناشی از یک نوع مسمومیت و، در وضعیت فعلی، یک نوع اورمی (Uremie) می‌باشد.

در واقع مدت مدیدی است که علائم آسیب‌شناختی این حالت از جمله ورم کلیه‌ها (nephrite mixte, ancienne) از دست دادن ۴ الی ۶ گرم آلبومین (albumine) در یک لیتر ادرار، هیجان‌ات عصبی اخیر و خستگیهای شدید در کلیه‌هایش دیده می‌شود و این علائم نظریه مرا تأیید می‌نماید.

در هر صورت، این نظریه نه تنها وضعیت سلامت مظفرالدین شاه که در فوق بدان اشاره شد را توجیه می‌کند، بلکه کاهش سریع و مداوم بیحسی اعضای بدن وی و دیگر مشکلات پزشکی‌اش، که به آنها اشاره خواهیم کرد، گویای تاییدی بر درستی این نظریه می‌باشد.

در حقیقت، چنین به نظر می‌رسد، سکتة‌ای را که من به آن اشاره نمودم تنها سکتة‌ای

نیست که اخیراً شاه دچار آن شده است؛ او قبلاً سکنه‌های کوچک دیگری نیز داشته است. مظفرالدین شاه دو سکنه خفیف داشته و چند نفر شاهد عینی این حالت بحرانی بوده‌اند. خاصه اینکه وی یک بار دچار یک تشنج می‌شود که دو ساعت طول می‌کشد و به همین علت، جلسه شورای وزیران که در ۲۸ ژوئیه گذشته یعنی فردای برکناری وزیراعظم از مقام خود تشکیل شده بود، به هم می‌خورد.

در پایان، بر روی این عارضه است که من فکر می‌کنم باید توجه و دقت خود را متمرکز نمایم. بنابر اطلاعی که به توسط شاهزاده شعاع‌السلطنه به من رسیده است در مظفرالدین شاه علائم بیماری adem des malloles دیده می‌شود؛ و این بیماری باعث شده که وی نتواند کفش بپوشد و حتی روز جشن و در زمانی که وی می‌بایستی هیئت‌های سیاسی سایر کشورها را به حضور بپذیرد، قادر به چنین کاری نباشد.

این نشانه‌های بیماری، که به نوبه خود خطرناک هستند؛ رژیم غذایی و معالجات نادرستی که در مورد مظفرالدین شاه اعمال می‌گردد و همچنین گرفتاریهای فکری و هیجانات سیاسی که مدام مظفرالدین شاه را تحت تأثیر قرار می‌دهند ممکن است، در آینده‌ای نه چندان دور، خطراتی را برای سلامت او به وجود آورد.

این امکان وجود دارد که بیماری مظفرالدین شاه به تدریج و به سرعت رو به وخامت گذارد و یا اینکه به یک بحران کلیه‌ای (apoplexie uremique)، که از سایر بحرانهای قبلی شدیدتر خواهد بود، دچار شود.

تنها راه طولانی‌تر کردن امید زندگی مظفرالدین شاه این است که وی به استراحت کامل، به لحاظ فکری و جسمی، پردازد و یک رژیم غذایی سختی داشته باشد و شاید هم برای مدتی فقط یک رژیم غذایی برمبنای شیر برای او در نظر بگیرند؛ و حتی باید هرچه زودتر تمام داروهای پرقدرتی را که برای کلیه‌های وی مضر می‌باشند، حذف کنند.

متأسفانه، بیم آن را دارم که امکان نداشته باشد این راه حلها و پیشنهادهای پزشکی را در مورد مظفرالدین شاه پیاده نمود. من به این نتیجه رسیده‌ام که می‌بایستی از غیبت طولانی‌ام در امر معالجه مظفرالدین شاه احساس خوشحالی بکنم؛ زیرا، بدین ترتیب، من هیچگونه مسئولیتی در وضعیت غم‌انگیز و اسفناک سلامت مظفرالدین شاه را متوجه خود نمی‌دانم.

[۲۲]

طهران: ۲۵ نوامبر ۱۹۰۶ نمایندگی فرانسه در ایران - بخش سیاسی شماره ۸۸

از: سفیر جمهوری فرانسه در ایران

به: عالیجناب آقای پیشون، وزیر امور خارجه

موضوع: وضعیت سلامت شاه

پروفسور دماخ دوگوترگ به دعوت شاه ۱۵ روز قبل به طهران رسید تا با سایر پزشکان آخرین بیماری شاه را بررسی و به وی اعلام کنند. دوگوترگ برای انجام کار باید ۴۰ روز در ایران بماند به او ۱۲۵۰۰ تومان حق‌الزحمه داده‌اند که این مبلغ نصف حق ویزیت اوست.

این پزشک آلمانی تمام نکات مربوط به علائم بیماری شاه را که دکتر پیش‌بینی کرده بود، مورد تأیید قرار داده است؛ اما وی فکر می‌کند که با معالجه بیشتر عمر شاه چند ماهی بیشتر خواهد شد.

دکتر اشنایدر که چندین سال است شاه را تحت مراقبت و درمان قرار داده بر پیش‌بینی خود تأکید دارد که شاه چند هفته دیگر بیشتر در قید حیات نخواهد بود و زمان احتمالی مرگ شاه را در ماه دسامبر و یا حداکثر در ژانویه سال آینده مشخص می‌نماید. باید اضافه کنم که اذهان عمومی طهران همان برداشت دکتر اشنایدر در مورد مرگ شاه را دارند.

[۲۳]

طهران - ۳ دسامبر ۱۹۰۶ - شماره ۳۳

تلگراف

به اطلاع می‌رساند که وضع سلامت شاه ناامید کننده است. ولیعهد سریعاً از تبریز به طهران احضار شده است.

[۲۴]

طهران - ۹ ژوئیه ۱۹۰۷

شماره ۲

تلگراف

مظفردالدین شاه روز هشتم ژانویه در ساعت یازده شب چشم از جهان فروبست.



مظفر الدین شاه در اواخر عمر به اتفاق محمدعلی میرزا ولیعهد و عده‌ای از رجال و درباریان؛ غلامحسین غفاری، محمدعلی قوام‌الدوله، محمود دیبا، نظام‌الدین غفاری، احمد مشیر السلطنه، سالارالدوله، محمدولی خلعتبری، محمدعلی میرزا، عین‌الدوله و نصرالله مشیرالدوله [۲۴۷۹-ع]

مشیرالدوله در نامه‌ای به تاریخ نهم ژانویه به تمام سفارتخانه‌های خارجی در ایران نوشت: با نهایت تأسف و تألم به حضور شما عرض می‌کند که در شب چهارشنبه ۲۴ ماه جاری در ساعت پنج و نیم شب اعلیحضرت پادشاه ایران دارفانی را وداع گفت و روحش به بارگاه حق تعالی پیوست.

[۲۵]

قلهک - ۲۱ مه ۱۹۰۷

شماره ۳۶۲

از: کاردار فرانسه در طهران

به: عالیجناب آقای دولامارتینیه سفیر فرانسه در ایران

موضوع: دکتر اشنایدر

آقای سفیر و همکار ارجمند،

وظیفه خود می‌دانم خدمات ارزنده‌ای را که دکتر اشنایدر پزشک رتبه اول قشون فرانسه، ساکن ایران به مدت ۱۴ سال به عنوان پزشک مخصوص شاه و رئیس شورای صحت ایران جهت جلوگیری از شیوع بیماریهای مزمن به اروپا انجام داده است، به دولت متبوع خود خاطر نشان سازم.

خدمات دکتر اشنایدر در سازماندهی سرویس صحت جوار مرزهای ایران، به ویژه هنگام آخرین شیوع بیماری طاعون در منطقه سیستان و به طور کلی روابط مطلوبی که به همت شخص وی بین شورای صحت ایران و مقامات دولتی و نظامی بریتانیا در ایران برقرار شد، مورد تقدیر دولتماند قرار گرفت و مفتخرم که به اطلاع عالیجناب برسانم که اعلیحضرت پادشاه ایران میل دارند برای جبران زحمات دکتر اشنایدر و ارادتی که به وی نیز دارند نشانی به وی تقدیم نمایند.

خواهشمندم این امر را به اطلاع دولتماند برسانید.

با کمال احترامات

دکو (سفیر فرانسه در طهران)

طهران - ۲۲ مه ۱۹۰۷

**نامه اتابک اعظم به سفیر فرانسه در ایران به مناسبت بازگشت دکتر اشنايدر به کشورش و
تقدیر از خدمات وی**

آقای سفیر، دکتر اشنايدر پزشک قشون فرانسه در شرف ترک خاک ایران است؛ بدین مناسبت ابراز تأسف و تأثر شاه و دولت ایران را به عالیجناب عرض می‌نمایم. دکتر اشنايدر مدت ۱۴ سال با همت و تلاش قابل ستایشی به انجام دادن وظایف متعددی که به وی در دربار ایران محول شده بود به طور شایسته و احسن جامه عمل پوشانید.

او، به عنوان پزشک مخصوص اعلیحضرت، در طی مأموریتش از خود جان‌نثاری برای معالجه ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و خانواده‌های آنان نشان داد.

دکتر اشنايدر به عنوان رئیس و پزشک شورای صحه ایران توانست به خوبی بخش صحه قشون ایران را در برابر شیوع بیماریهای خطرناک از قبیل بیماری وبا در سال ۱۹۰۴ و بیماری طاعون در سال ۱۹۰۶ سازماندهی کند و از توسعه این بیماریها که اروپا را مورد تهدید قرار می‌داد، جلوگیری به عمل آورد.

همچنین، وی با تلاشهای مداوم و به کار گرفتن دانش خویش در ایران توانست نامی از خود بر برخی از نهادهای مترقی باقی گذارد، که تأسیس مدرسه آلیانس فرانسه،^{۲۳} سازماندهی مدرسه صحیه،^{۲۴} تأسیس شورای صحه قشون ایران^{۲۵} و تهیه یک مؤسسه

۲۳. مؤسسه آلیانس فرانسه کانون ملی برای ترویج زبان فرانسه در سال ۱۸۸۳ م ۱۳۰۰ق در پاریس تأسیس شد. فعالیت آلیانس در ایران براساس بولتن آن در سال ۱۸۸۹ در دوره ناصری با دو شاخه در تهران و شیراز گشایش یافت. عملیات و اهداف آن در ایران عبارت بود از ایجاد مدارس با روش مدارس فرانسوی، برگزاری کنفرانسهای علمی ماهیانه و دیگر فعالیتهای فرهنگی. در سال ۱۸۹۸ دکتر اشنايدر رئیس انجمن منطقه‌ای آلیانس در ایران مسئولان مؤسسه را به تأسیس یک مدرسه در تهران تشویق کرد که در سال ۱۸۹۹ این امر تحقق یافت اما از آغاز سال ۱۹۰۰ مدرسه کار جدی خود را با هشت شاگرد آغاز کرد. برای اطلاعات بیشتر نک: رضا آذری شهرضائی، نگاهی به روابط فرهنگی ایران و فرانسه. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.

۲۴. بیمارستان با مریضخانه مخصوص دولتی که بیمارستانی نظامی برای لشکریان بود و در سال ۱۲۶۹ق در

آبله‌کوبی از آن جمله‌اند. صرف نظر از این خدمات مترقیانه، باید گفت که دکتر شنایدر در کنار وظایف پزشکی‌اش در دربار ایران در معالجه و درمان کردن فقرا و بیچارگان تمام ادیان به طور رایگان دریغ نورزید.

دکتر شنایدر هرگز قصوری در انجام دادن وظایف خود نشان نداد به طوری که فعالیت‌های بی‌حد وی سرانجام وضع سلامت‌ش را به خطر انداخت که امیدوارم به زودی با بازگشت خود به فرانسه، تندرستی خویش را بازیابد.

وی با ترک ایران تأثر همه را برانگیخت، دوستان متعدّدش محبت‌های وی را فراموش نخواهند کرد و دولت ایران از تمام خدمات او نهایت سپاس را دارد.

مفتخرم به اینکه از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران و مردم این کشور از عالیجناب تقاضا نمایم تا از دولت جمهوری فرانسه، وزارت امور خارجه و وزیر جنگ این کشور بابت مأموریتی که دکتر شنایدر در ایران انجام داد سپاسگزاری کنید.

با تقدیم احترامات،

مهر اتابک اعظم

→ سومین سال ورود دکتر پولاک به ایران به دستور ناصرالدین شاه در خارج شهر تهران تأسیس شد. محسن روستایی، همان، صص ۲۰۶-۲۰۲.

۲۵. شورای صحه یا مجلس حفظ‌الصحه از سال ۱۳۱۰ ه.ق با پزشکان فرانسوی مقیم تهران گاهگاهی برای بحث و بررسی مسائل بهداشتی تشکیل جلسه می‌دادند. این گردهماییها منجر به تشکیل شورای صحه ایران گردید برای اطلاعات بیشتر نک: محسن روستایی، همان، صص ۱۴۶ - ۱۵۶؛ و ابوالحسن غفاری، همان، صص ۱۰۲-۱۰۳.